

کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۱۸

آذر ماه ۱۳۷۸

مطالب این شماره :

- * ورود از قرن مبارزه برای رهائی به قرن رهائی!
- * انتخابات دوره‌ی ششم مجلس، در خدمت تداوم نظام!
- * اعلامیه‌ها و پشتیبانی
- * ۱۰ سال بعد از فروپاشی دیوار برلن: فرو ریزی توهم‌ها!
- * ایالات متحده‌ی آمریکا می‌خواهد ...!
- * در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم!
- * سیاتل تودهنی بزرگ به مدافعین "بازار آزاد"!
- * فعالیتهای سازمان جاسوسی "سیا" در حیطه‌ی فرهنگی...
- * از نامه‌های رسیده

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره‌ی حزبی خوانائی ندارد و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washigton,D.C. 20016

U.S.A.

ورود از قرن مبارزه برای رهائی به قرن رهائی!

خبرها کوتاه‌اند. اما برای کسانی که در ماهیت پدیده‌ها تعمق کرده و اهل اشارت باشند، کافی هستند. سرمایه‌های بزرگ فراملی امپریالیستی نقشه‌ی بلعیدن کامل جهان و نشخوار مجدد آن را در سر می‌پرورانند. عظمت شرکت‌های جدید فراملی به‌حدی است که حتا نگرانی برخی از بلندگوهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری را برانگیخته‌است:

"یک سری ادغام شرکتها نظیر ادغام اکسون-موبیل، ب.ب. - آماکو، توتال-الف، وزنه‌ی شرکت‌های بزرگ هیدروکربورها را باز هم افزایش داد... نقش شرکت‌های نفتی در بسیاری از کشورها مخرب است". (هروه کامپف - لوموند، ۲۵ اکتبر ۱۹۹۹)

"در سال ۱۹۸۴، مبلغ ۱۲۴ میلیارد دلار برای خرید شرکتها صرف شد. در سال ۱۹۹۸، مبلغ ۱۱۵ میلیارد دلار تنها در ادغام دو به‌کار گرفته شد". (ایستون لوینگستون - هرالد تریبیون بین‌المللی - ۱۶-۱۷ اکتبر ۱۹۹۸) Sprint Corp و M.C.I شرکت

"۱۰۰ شرکت، قوانین خودشان را بر اقتصاد جهان تحمیل می‌کنند که در راس آنها جنرال الکتریک، فورد و شل قرار دارند. داد و ستد این شرکتها سالانه ۱۲۰۰ میلیارد دلار است یعنی ۱،۵ برابر تولید ناخالص داخلی فرانسه... این شرکتها با گشت و گذار از یک کشور به کشور دیگر، با تحمیل نظراتشان و تقسیم بندی کردن جهان، موتور سیستم تولیدی جهان ادغام شده هستند". (لوموند - ۲۹ سپتامبر ۹۹)

"آلیانس، شرکت بزرگ بیمه آلمان، اعلام کرد که در صدد خریدن شرکت بزرگ بیمه آمریکائی پیمکو به مبلغ ۳،۳ میلیارد دلار است. این دویم به هم دارائی‌ای معادل ۶۵۰ میلیارد دلار خواهند داشت و یکی از بزرگترین صاحبان پول در جهان خواهند شد". (مجله نیوز ویک - ۶ نوامبر ۹۹)

"شرکت سوئیسی نوواتیس، دومین گروه داروئی جهان، با شرکت آمریکائی مونسانتو - متخصص در شیمی زراعتی و تکنولوژی حیاتی - مذاکره را برای نزدیک‌تر شدن آغاز کرده‌است... در صورت تحقق این ادغام شرکت جدیدی به‌وجود خواهد آمد که بدون تردید شماره ۱ جهانی در رشته علوم و زندگی خواهد شد". (لوموند - ۱۰ نوامبر ۹۹)

پایه‌پای این ادغامها، ارتشهای امپریالیستی نیز تقویت می‌شوند و سلاحهای جدیدی وارد بازار اسلحه می‌گردد. "بودجه نظامی آمریکا در سال ۱۹۹۹، ۲۷۶،۲ میلیارد دلار بود که در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ به ترتیب ۲۸۰،۸ و ۳۰۰،۵ میلیارد دلار خواهد رسید. بودجه نظامی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۹، ۱۴۰ میلیارد دلار است". (لوموند - ۲۳ اکتبر ۹۹). رومانو پرودی، رئیس کمیسیون اتحادیه‌ی اروپا، می‌گوید: "من با علاقه به صحبت رئیس جمهور شیراک، در استراسبورگ، در مورد ایجاد

دفاع اروپائی خودمختار، گوش دادم. سخنرانی قوی‌ای بود. من همیشه فکر کرده‌ام که اگر ما صنایع دفاعی خود را به‌هم نزدیک نکنیم (بخوان بازهم ادغامهای دیگر مونوپول‌های تسلیحاتی) اوضاع سیاسی هرگز برای دفاع اروپائی آماده نخواهد شد". (لوموند - ۲۶ اکتبر ۹۹ - تکیه از ما است) در همین ارتباط ۲۵ نوامبر شیراک با تونی بلر نخست وزیر انگلستان در لندن دیداری داشت تا در مورد ایجاد ارتش عملیاتی اروپا بایکدیگر مذاکره کنند و سپس با شرویدر صدراعظم آلمان در ۳۰ نوامبر. تمام این تلاشها برای هموار کردن راه جهت دیدار سران اروپا در هلسینکی (۹ تا ۱۰ دسامبر) برای ایجاد دفاع اروپائی، می‌باشد.

دستگاه تحقیق گر ایدئولوژیک امپریالیستی نیز فعال است. پاپ به‌همه جهان سفر می‌کند و خود را در ظاهر از اوضاع نا راضی نشان می‌دهد. اما تمام تلاش او گسترش دین مسیح در جهان است. درست به‌همان‌گونه که روزی کشیشان مذهبی همراه با ارتشهای استعماری به کشورهای عقب مانده جهان سفر کردند تا درد ناشی از استعمار این کشورها را توسط سرمایه‌داری اروپا کمی قابل تحمل‌تر کنند، این سناریو بار دیگر در آستانه‌ی قرن ۲۱ تکرار می‌شود! آسیا بزرگترین قاره جهان و پرجمعیت‌ترین آن، هنوز به‌تمامی توسط سرمایه‌های فراملی بلعیده نشده و لذا باید در جهت آن تمرکز داده شود. پاپ در سفر اخیر خود به هندوستان (۶ و ۷ نوامبر ۹۹) در جمع‌بندی از وضعیت کاتولیسیم گفت که هزاره اول میلاد مسیح، فتح قاره اروپا مورد نظر مسیحیان بود. در هزاره دوم قاره آمریکا توسط آنها فتح شد و اینک در هزاره سوم نوبت آسیا فرا رسیده است.

نتیجه حاکمیت سرمایه‌های فراملی در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم چیست؟

خبرهای مربوط به فقر، خانه‌خوابی، آواره‌گی و دربه‌داری، جنگ، گرسنگی و مرگ و میر نیز به‌قدری فراوان شده و صحنه‌هایی که پیوسته و روزانه از تلویزیونهای کشورهای صنعتی در این زمینه به نمایش گذاشته می‌شوند (و هدف نه نشان دادن وضع جهان بلکه القاء وجود خوشبختی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری می‌باشد)، به‌حدی فجیع و دردناک هستند که دل هر انسان آزاده‌ای را به‌شدت به‌درد می‌آورند. اما با توجه به حقه‌ن کردن ایدئولوژی فردگرائی و تبدیل آن به فرهنگ غالب در این کشورها توسط صاحبان سرمایه، هنوز حساسیت چندانی در این کشورها در اعتراض به وضع اسفناک کنونی جهان، برانگیخته نمی‌شود. اما این واقعیتها نشان می‌دهند که تحت هدایت سرمایه‌های امپریالیستی فراملی، مردم جهان در چه جهنمی از بی‌عدالتی‌ها و نارواییها افتاده‌اند! "بیش از ۸۰۰ میلیون نفر در جهان دچار گرسنگی‌اند. بیش از ۱۷۰ میلیون کودک در سنین قبل از تحصیل دچار کمبود غذائی بوده و ۵ میلیون کودک به‌علت بدغذائی در سال می‌میرند. بیش از نیم میلیون کودک به‌علت کمبود ویتامین دچار کوری می‌شوند و کمبود آهن باعث بروز کم‌خونی بین میلیونها زن و کودک شده و آنها را در معرض گرفتار شدن به انواع مرضها قرار می‌دهد". (آندرسون - هرالد تریبیون بین‌المللی)

از این مختصر معلوم می‌شود که نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان چه قرن وحشتناکی را برای تداوم حاکمیت خونین خود، تدارک می‌بیند. ظاهراً حد و نهایتی برای این افسارگسیخته‌گی سرمایه‌داری وجود ندارد و گویا سرمایه‌داری "پایان تاریخ" جهان است!! اما واقعیت امر چنین نیست. در تمامی جهان مبارزه برای آزادی و رهائی از یوغ سرمایه ادامه دارد. اما برای سرنگون ساختن این نظام استثماری و ستمگر مردم جهان باید تدارک ببینند.

امپریالیسم و حاکمیت سرمایه مالی، هم‌زاد قرن بیستم است. کشورهای امپریالیستی به‌خاطر تقسیم مجدد مناطق تحت نفوذ امپریالیسم و کشاندن جهان به‌زیر سلطه‌ی خود، دو جنگ مهیب جهانی، صدها جنگ منطقه‌ای و هزاران دخالت و کودتاگری را در صد سال اخیر، جهت تقسیم مجدد جهان، به‌راه‌انداخته و سازماندهی کرده‌اند. امپریالیست‌ها ۱۰۰ سال است که پیوسته جهان را به‌آتش کشیده‌اند تا منافع تنگ نظرانه‌ی محافل مالی را در مکیدن ثمره‌ی کار و زحمت میلیاردها انسان، تامین کنند. طی این مدت میلیاردها نفر در میدانهای استثماری بازار کار و سرمایه، جان خود را از دست داده‌اند تا عطش اژدهای خون آشام سرمایه کمی فرو نشانداده‌شود. خدا و شیطان به کمک گرفته‌شده‌اند تا شکاف بین فقر و ثروت افزایش یافته، این امر چیزی طبیعی جلوه‌داده‌شده و بهشت موعود "یکسانی و برابری" پس از مرگ جهت دل‌خوشی بی چیزان جهان عرضه‌شود و دیگر کسی به فکر از میان برداشتن این ننگ قرن تلاش نکنند!

اما "هرکجا که ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد" (مائو). قرن بیستم قرن تلاش بزرگ پرولتاریا و ملل جهان برای رهائی، قرن حماسه‌های بزرگ انقلابی، قرن ترک برداشتن نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بود که برگ زرینی از تاریخ مبارزات چند هزارساله‌ی بشر برای رهائی از استعمار و ستم طبقاتی را تشکیل می‌دهد. حاصل این مبارزات دست‌یابی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به بخشی از حقوق خودشان، پایان دادن به استعمار و کسب حق حاکمیت ملی بسیاری از کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، حمله به دژ سرمایه و ارتجاع در روسیه و چین و تحقق دوانقلاب بزرگ اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و در چین (۱۹۴۹)، متعاقب آن آزاد شدن تعدادی دیگر از کشورهای از زیر سلطه سرمایه بود. نظام جهانی سرمایه از این شکست‌ها لرزه بر اندامش افتاد و تمامی قوای خود را بسیج کرد تا با استفاده از ضعفهای موجود در اردوی متضادش، دست‌آوردهای بشریت پیشرو را از آن باز ستاند.

اکنون چندین دهه‌است که این ضدحمله سرمایه آغاز شده و دست‌آوردهائی برای آن به‌بار آورده است. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، این دست‌آوردها کم‌کم باز پس گرفته شده و شکاف بین فقر و ثروت سریعاً گسترش می‌یابد. جای استعمار کهن را استعمار نوین می‌گیرد و با وابسته شده نظام اقتصادی کشورهای جهان سوم به بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و دیگر سرمایه‌های فرا-

ملی، گرگتازی امپریالیستی در این کشورها ادامه می‌یابد. سوسیالیسم، که از ابتدای تولدش دچار کم‌خونی بود، نتوانست بر دژ سرمایه به‌طورکامل غلبه‌کند، لذا موقتا با شکست روبه‌رو شد. امپریالیسم، در آستانه‌ی قرن ۲۱، توانست نفسی تازه کند و به حکمرانی اش بر جهان ادامه دهد.

این تجارب عظیم تاریخی به جهانیان نشان داد که گرچه نظام امپریالیستی سرمایه‌داری از نظر استراتژیک ببری کاغذی است، میرنده است و سرتاپا فاسد، اما از نظر تاکتیکی ببری واقعی است و درنده‌خو و مبارزه علیه آن را نمی‌توان سرسری گرفت. امپریالیسم از مقاومت و مبارزه مردم جهان در برانداختن نظام طبقاتی، درس گرفت. فهمید که مردم جهان از این نظام گندیده بی‌زارند. به چاره‌جویی پرداخت و بر اساس خصلت انباشت‌گر سرمایه، خود را هرچه متمرکزتر و منسجم‌تر کرد تا با نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی واحدقوی‌تری با جهانیان روبه‌رو شود. متقابلاً کوشید تا مانع از اجتماع مردم در مبارزه شده و سعی کرد تا آنان را هرچه بیشتر منفردتر، ضعیف‌تر و پراکنده‌تر سازد، تا بتواند در قرن ۲۱ با خیال راحت نتولیرالیسم‌اش را درجهان مستقر ساخته، سرمایه‌های ضعیف کشورهای عقب مانده را به‌زیر بال خودش درآورده و دیگر دچار وحشت مرگ نگردد.

اما به‌نظر نمی‌رسد که مردم جهان و به‌ویژه پیشروان پرولتاریا، توانسته باشند درس لازم را از علل شکست‌ها و پیروزیهای گذشته خود گرفته باشند. در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم، مبارزات کارگران و زحمتکشان جهان انسجام جهانی نداشته و اکثراً به‌صورت پراکنده صورت می‌گیرند. تشکلهای صنفی کارگری بیش از پیش ضعیف شده و تشکلهای جدیدی که مبارزتر از آنها عمل کنند، به‌وجود نیامده‌اند. بسیلری از احزاب کمونیست سابق از شکست سوسیالیسم خوب یادنگرفته و بسیاری از آنها یا از بین رفته و یا با تغییر ماهیت به احزاب بورژوائی و سوسیال دموکرات تبدیل شده‌اند. مبارزات ایدئولوژیک در بین احزاب کمونیست، پس از بروز رویزیونیسم مدرن در حزب کمونیست اتحادشوروی و تغییر ماهیت این حزب و این کشور، به‌جای منتهی شدن به وحدتی عمیق‌تر میان کمونیست‌ها، به تفرقه سازمانی و تشتت افکار در بین آنها منجر شده و بسیاری از کمونیست‌ها به‌جای اندیشیدن به راههای تغییر جهان خود را در زندان تفسیرجهان و تفسیر از گذشته به قفل و زنجیر بسته و حاضر به بیرون شدن از این دایره‌ی منحوس نیستند و لذا چنان ضعیف شده‌اند که صدایشان در میان اردوی کار و زحمت پژواک چندانی نمی‌یابد!

اگر در گذشته، به علت عدم نفوذ سرمایه در اقصا نقاط جهان و استقرار نظام کارمزدی در آن، تحقق شعار "کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید" قادر به تحقق تام و تمام نشد، اما امروز سرمایه فراملی با درهم نوردیدن مرزها و کشورها و ایجاد بازار واحدجهانی، زمینه را بیش از پیش برای تحقق این شعار فراهم ساخته است. بنا براین، از نظر عینی زمینه بیش از گذشته برای وحدت پرولتاریای

جهانی موجود است. کارگران براساس شم طبقاتی خود بیش از گذشته متوجه ضرورت وحدت خود در داخل هرکشور و در

ورای مرزهای آن شده‌اند. اعتراض مشترک کارگران شرکت فراملی فرانسوی "رنو" (مستقر در فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و بلژیک) به خاطر تصمیم این شرکت در بستن یکی از کارخانه‌هایش در بلژیک و یا تظاهرات مکرر کارگران بی‌کار کشورهای اتحادیه اروپا در برابر اجلاس کمیسیون اتحادیه اروپا، تظاهرات بزرگ در سیاتل به‌هنگام تشکیل اجلاس سازمان بین‌المللی تجارت (در ۳۰ نوامبر امسال) و غیره نشان‌دهنده‌ی راهی است که کارگران کلیه‌ی کشورها باید بیش از پیش در پیش گیرند. مقابله با سرمایه‌بیش از پیش جهانی شده به وحدت جهانی شده‌ی کلیه‌ی مخالفین نظام سرمایه‌داری و در درجه‌ی اول وحدت طبقه‌ی کارگر جهانی نیاز دارد. ارتش جهانی سرمایه را تنها با ارتش جهانی پرولتاریا می‌توان درهم شکست.

بنا بر آن‌چه که گذشت پیشروان پرولتاریا باید بیش از پیش فریادهای نفاق افکنانه‌ای که از حلقوم جارچیان امپریالیسم در لفافه دفاع از دموکراسی، پلورالیسم و فرد و یا گروه‌گرایی سر داده می‌شود، افشا نمایند و برای خدمت به قرن‌رهائی، نیروهایشان را بیش از هر زمان دیگر متشکل‌تر و متحدتر سازند تا مورد قبول پرولتاریا قرارگیرند.

قرن بیست و یکم، قرن تقابل عظیم‌تر اردوی کار و زحمت با سرمایه خواهد بود.

در این قرن رهائی، تنها افراد و تشکلهائی افتخار تعلق به اردوی پیشرو طبقه‌ی کارگر را خواهند یافت و به‌حق شایسته‌ی تعلق به صف کمونیست‌ها را خواهند داشت که خرقة‌های تنگ و عاریتی فردگرایی بورژوائی و خرده‌بورژوائی را به‌دور انداخته و در اندیشه‌ی تغییر جهان به ایجاد احزاب واحدکشوری، به همکاری فشرده با احزاب منطقه‌ای و وحدت جهانی احزاب طبقه‌ی کارگر و ایجاد انترناسیونال کمونیستی جدید، دست زنند.

فرقه‌گرایی، ارتجاعی‌ترین پدیده در قرن ۲۱ در عرصه‌ی تشکیلات پیشروان پرولتاریا خواهد بود، زیرا از بنیاد با دیدگاه طبقه‌ی کارگر در سازماندهی جهان پیشرو آینده در تضاد می‌باشد. فرقه‌گرایی تجسم تداوم از خود بیگانگی انسانها و به‌ویژه پرولتاریا است.

لذا در حرکت پرسطوت به‌سویه‌آمده‌گان تاریخ، در قرنی که پیش روی ما است، احترام به نظرات مخالف همان‌قدر ارزشمند خواهد بود که احترام به وحدت تشکیلاتی پیشروان مبارز و انقلابی پرولتاریا در حزبی واحد!

به پیشواز قرن ۲۱، قرن رهائی انسانها از استثمار و ستم طبقاتی برویم و دست رزمندگان راستین پرولتاریا را برای تدارک پیروزی در این قرن بفشاریم!

* * *

انتخابات دوره ششم مجلس، در خدمت تداوم نظام!

بیش از یک‌سال است که جنجال بزرگی پیرامون انتخابات بهمن ماه ۷۸ مجلس شورای اسلامی به‌راه افتاده‌است. چنان وانمود می‌شود که گویا ایران در آستانه‌ی تغییری بزرگ و سرنوشت‌ساز قرار گرفته و با پیروزی لیبرال‌های حاکم، مشکلات مردم یکی بعد از دیگری حل خواهند شد! از وضع اسفناک بیش از ۸۰٪ مردم ایران که در فقر و فاقه زندگی کرده و در میدانهای استثمار شدیداً مورد ستم قرار می‌گیرند، صحبتی در میان نیست و صدای اعتراض ۸۰٪ مردم، انعکاس چندانی در رسانه‌های جمعی کشور نمی‌یابند! سروصداها فقط طیف حاکمین را در بر می‌گیرد!

بازار توهم آفرینی توسط لیبرال‌ها، تاثیر خود را در صف اپوزیسیون عافیت طلب و فرصت طلب رژیم نیز گذاشته است و اجبار به انتخاب بین بد و بدتر، دارد خود را به صورت یک روند "ناگزیر" در جامعه ایران جامی‌اندازد!

وضعیت عینی ایران از نظر اکثریت مردم و نیروهای سیاسی شناخته شده‌است. بحران اقتصادی سراسر جامعه را فراگرفته است. بی‌کار سازی‌ها در ابعاد صدها هزار نفری هم‌چنان در زمان نخست وزیر خاتمی ادامه یافته و در این زمینه بنیاد مدافع "مستضعفان" سرآمد زورگوئی، ستم و اخراج‌گری علیه مستضعفان شده‌است! مزد ناچیز کارگران سال به سال (و نه ماه به ماه یا هفته به هفته)، پرداخت نمی‌شود. در مقابل تورم و پائین رفتن ارزش ریال نسبت به ارزهای خارجی، مردها و حقوقها کفاف سیرکردن شکم خانواده‌های کارگری و زحمتکش را نمی‌دهد. تخصیص "بودجه‌ی ناچیز" به آموزش و پرورش به‌حدی است که حتا سروصدای کاربه‌دستان وزارت آموزش و پرورش را نیز درآورده‌است و دانش‌آموزان بعضاً در بیغوله‌ها و زیر چادر به تحصیل می‌پردازند! بیمارستانها به سوی زندان شدن در حرکت‌اند! سنگسار زنان، شکنجه و زندان و اعدامهای خودسرانه سکه‌ی رایج روز است، از آزادی مطبوعات خبری نیست و حتا مطبوعات وابسته به جناح لیبرال رژیم نیز یکی بعد از دیگری در معرض بسته شدن قرار می‌گیرند و مدیران آنها به "دادگاه" کشیده شده و محکوم می‌شوند. حق تشکل مستقل وجود ندارد. و در این گیسو دارِ قلدری و ورشکستگی، رژیم بیش از پیش دست به دامن سرمایه‌های فراملی امپریالیستی شده‌است تا در غارت منابع زیر زمینی ایران، بخشی نیز به آن اختصاص یافته و بتواند با تکیه بر دلارهای نفتی و غیره بر مردم فقیر و رنج‌دیده حکومت نماید.

بدین ترتیب، رژیم اسلامی سرمایه، هیچ‌گونه حقانیت و مشروعیتی نداشته، مورد نفرت مردم بوده و تنها با تکیه بر سرنیزه، زندان و اعدام، خود را سرپا نگاه می‌دارد. دوسال ونیم بعد از روی کار آمدن جناح لیبرال، هیچ تغییری جدی و ملموس در رابطه با وضعیت رفاهی، آزادی و امنیت مردم حاصل

نشده است و کسانی که آزادی مطبوعات وابسته به جناح لیبرال را تحولی جدی در وضعیت مطبوعات کشور قلمداد می‌کنند، در ردیف منادیان انتخاب بد، بین بد و بدترند.

و اما در عرصه‌ی ذهنی، تلاش برای حفظ حاکمیت دین بر جامعه به دلیل بن‌بستی که در اثر ۲۰ سال حاکمیت ارتجاعی آن به‌وجود آمده، حاکمین را نسبت به دیدگاهی که در مورد پیش‌برد امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارند، عمده‌تا به سه جناح تقسیم نموده‌است. جناح سنتی تمامیت خواه که حاضر نیست نقش عمده‌ی بازار در حاکمیت تضعیف شود، رکنهای اساسی اقتصادی را در دست داشته و دستی باز در غارت و چپاول دارد، تحت فشار جناح لیبرال بیش از پیش قافیه را باخته، در درون آن- حداقل در سطح ظاهر - شکاف‌افتاده و به‌امکاناتی که در هدایت جامعه دارد نظیر اکثریت در مجلس، اکثریت در شورای نگهبان، دادگاههای انقلاب و ویژه‌ی روحانیت، مزدوران انصار، نفوذ در نیروهای مسلح، در میان مدرسین حوزه‌های علمیه و امام جمعه‌ها، در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و غیره، سخت چسبیده و می‌کوشد تا موقعیت برتر خود را هم‌چنان حفظ کند و یا حداقل بازنده‌ی بزرگ انتخابات دوره‌ی ششم نگردد. جناح لیبرال در حاکمیت مدافع سرمایه‌های خصوصی و صنعتی، پیروزی خود را در انتخابات آینده محرز دانسته و مشغول بازارگرایی است، ائتلافهای تشکلهای رسمی طرفدار خود را از طریق ارائه‌ی لیست واحد انتخاباتی سازمان می‌دهد، تا با تخصیص رای بیشتر در انتخابات، موقعیت خود را در حاکمیت هرچه بیشتر تضمین نماید. پارلمان‌تاریسم نوع آخوندی آنها ("خودیها") دارد خود را به مردم تحمیل می‌کند. جناح میانه‌رو حاکمیت، دست راست‌اش را به سوی تمامیت خواهان و دست چپ‌اش را به طرف اصلاح‌طلبان دراز کرده و با تمام قوا می‌کوشد تا با ترتیب دادن مجالس آشتی، موقعیت فراجناحی به‌خود داده و در صورتی که در آخر کار، دوجناح راست و "چپ" با هم به توافق نرسیدند، به مصداق "دزد سوم" از نمدان‌تخابات، کلاه‌ی برای خود بدوزد. هاشمی رفسنجانی که سرده‌ته‌ی جناح میانه‌رو است در خطبه‌ی نماز جمعه ۲۱ آبان در تهران گفت: "به‌جای این که به‌جان هم بیفتند و یکدیگر را نفی کنند، باید همت‌شان را صرف سازندگی کرده و تلاشهای‌شان را برای حل مشکلات کشور و نه باندی و گروهی بکارگیرند تا فضای لازم برای سرمایه‌گذاری بوجود آید" (کیهان لندن- ۲۷ آبان ۷۸- تکیه از ماست) و یا "کارهای کلیدی نباید به‌افراد غیر متدین سپرده‌شود" (کیهان‌لندن- ۱۱ آذر ۷۸)

در سطح نیروهای بورژوازی خارج از حاکمیت، گرچه هنوز هیچ‌یک از آنها از پذیرفته‌شدن کاندیداهای‌شان برای شرکت در انتخابات، توسط شورای نگهبان، مطمئن نیستند، مع‌الوصف برای گرم نگه‌داشتن بازار انتخابات با جناح لیبرال تلویحا متحد شده‌اند. به‌قول آقای مهدی بازرگان "چاقو که دسته‌اش را نمی‌برد!".

و اما سوسیال دموکراتهای ایرانی تبار، این نخودی‌های "غیرخودی" نیز در گرم نگه‌داشتن تنور عوام‌فریبی انتخاباتی، عصای شکسته‌ی جناح لیبرال شده‌اند، و این درحالی است که حاکمیت تره‌ای برای آنها خورد نمی‌کند!

ویروس انتخابات در میان برخی از تشکلهای چپ مدعی دفاع از آزادی و منافع کارگران و زحمتکشان نیز رسوخ یافته است که به بهانه‌ی این‌که هرکجا که مردم هستند ما نیز باید باشیم وگرنه در مقابل آنها و بر علیه آنها خواهیم شد، فکر شرکت در انتخابات را در سر می‌پرورانند!

بدین ترتیب دموکراسی اسلامی "خودی‌ها" در میان مصلحت‌گرایان بورژوازی در اپوزیسیون، فرصت‌طلبان سوسیال دموکرات و "چپ" های غیر خودی، جا باز کرده و مشترکا می‌کوشند تا مردم را به انتخاب بین بد و بدتر بکشانند و راه را برای حاکمیت سرمایه لیبرال هموار سازند!

شاید ذکر این نکته بی‌فایده نباشد که هر زمان که در اثر مبارزات مردم و فداکاری آنها، حاکمیت ارتجاعی در معرض سقوط قرار گرفته و خطر روی کارآمدن نظامی عادلانه و مردمی فراهم شده، جناحهای هشیار طبقات ارتجاعی داخلی، همراه با امپریالیسم، افرادی را به جلو صحنه رانده‌اند تا با ظاهر فریبی و ادعا و وعده‌های دروغین، سکان هدایت امور کشور را به‌دست گیرند و مانع پیروزی مردم بشوند. در انقلاب بهمن ۵۷، این کار صورت گرفت و اکنون نیز چنان وانمود می‌شود که "انقلاب دومی در کار است!"

اگر ۲۰ سال پیش در ناپاوری همه‌گان و حتا برخی از خود آخوندها، آنان قدرت را به‌دست گرفتند، اکنون تداوم حاکمیت توسط لیبرالها، تنها راه خروج از بن‌بست رژیم و دوی درد بحران حاکمیت، تشخیص داده شده است. در حالی که بیش از دو سال و نیم حاکمیت لیبرالها نشان داده که چیزی که طی این مدت نصیب مردم نشده، رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی است و قانون اساسی جمهوری اسلامی ارتجاعی‌تر از آن است که قادر به تامین آزادی و رفاه برای مردم باشد. در شرایطی که کوچک‌ترین نرمهای انتخاباتی دموکراتیک از جانب حاکمین رعایت نمی‌شود و انتصاب مجلس ششم در لفافه‌ی انتخابات آزاد، بزودی تحقق خواهد یافت. در زمانی که لیبرالها نشان داده‌اند که آزادی را فقط برای خودشان می‌خواهند و نه برای مردم. دست یازیدن به مصلحت‌گرایی و فرصت‌طلبی و استفاده از تاکتیک "جنبش به‌خاطر جنبش" و "از این در به‌آن در فرج است"، نه نشانی از واقع بینی دارد و نه نفعی از آن برای مردم حاصل می‌شود. اما از آنجا که در شرایط عدم وجود آلت‌رناتیو انقلابی قوی در ایران بازار توهم پراکنی در میان مردم گرم است، وظیفه‌ی کلیه‌ی نیروهای انقلابی و دموکراتیک عبارت است از :

۱- نشان دادن ماهیت ضد دموکراتیک "انتخابات" دوره ششم مجلس شورای اسلامی، جهت منزوی کردن باز هم بیشتر رژیم در میان توده‌های مردم با شعار "انتخابات غیرقانونی است!" ،

۲- تمرکز در افشای جناح تمامیت خواه حاکم، جهت شکست کامل آن در انتخابات،

۳- نشان دادن چهره‌ی دو روی جناح میانه‌رو و تلاش مزورانه‌اش در حفظ کلیت رژیم، منفردساختن

و به شکست کشاندن‌اش در انتخابات،

۴- نشان دادن این‌که لیبرالها نیز هدف حفظ نظام را در لباس مندرس "جامعه‌النبی" دارند. بدین ترتیب حزب ما خواستار تحریم فعال انتخابات است با شعار "مردم حاکمیت دین بر جامعه را نمی‌پذیرند"، "انتخابات بدون آزادی بدون قید و شرط وجود و شرکت احزاب و تشکلهای مستقل در انتخابات و با سانسور و محدود بودن روزنامه‌ها، انتصابات است" و "انتخابات غیرقانونی است"، از کلیه نیروهای آزادی‌خواه طلب می‌کند تا با طرح این شعارها در میان مردم، انتصابات مجلس ششم را رسوا نموده و رژیم را به‌انزوا و شکست بیشتر بکشانند.

* * *

اعلامیه‌ها و پشتیبانی

در آستانه‌ی سفر محمد خاتمی به فرانسه،

رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر افشاء و منضرد سازیم!

هفته‌ی آینده محمد خاتمی، رئیس جمهور رژیم اسلامی سراپا ننگ و فساد و جنایت و بی‌دادگری، برای مذاکره با مسئولان دولت فرانسه و کشاندن جهان‌خواران به‌ایران جهت حمایت از رژیم آخوندی، به این کشور سفر خواهد کرد. این سفر در زمانی صورت می‌گیرد که هنوز خون جوانان مبارز دانش‌جو بر در و دیوار خوابگاه دانش‌جویان و گوشه و کنار خیابانهای اطراف دانشگاه در تهران و دیگر شهرهای دانش‌جویی پاک نشده، صدها دانش‌جو در زندانهای رژیم به جرم دفاع از آزادی مورد شکنجه و آزار قرار گرفته، بی‌دادگاه‌های رژیم فعالانه مشغول صدور حکم اعدام و زندان طولیل‌مدت برای دستگیر شده‌گان ماههای اخیراند، در حالی‌که قاتلین و رهبران آنها بر مردم شدادانه حکومت می‌کنند! این سفر در زمانی صورت می‌گیرد که حتا روزنامه‌های طرفدار جناح لیبرال نیز تحت فشار بوده، توقیف شده و مسئولان آنها به‌دادگاه کشیده‌شده و محکوم به زندان می‌شوند، در حالی‌که از روزنامه‌های اپوزیسیون واقعی رژیم هیچ خبری نیست!

این سفر در زمانی صورت می‌گیرد که با وجود شناخته شدن طراحان اصلی قتل‌های زنجیره‌ای چند سال اخیر - خامنه‌ای، رفسنجانی و فلاحیان و کلا سران رژیم - و مجریان اصلی قتلها - وزارت اطلاعات رژیم - دستگاه قضائی نیروهای مسلح رژیم با مسامحه در امر پی‌گیری و حفظ نهایت سریت از یک‌سو، و تلاش برای سرهم‌بندی کردن پرونده‌ی قتلها از طریق خودکشی چند مجری بلاواسطه‌از سوی دیگر، می‌کوشد تا مانع افشای چهره‌های اصلی این جنایات وحشتناک تاریخی بشود! این سفر درحالی انجام می‌شود که صدها هزار کارگر از کارخانه‌ها اخراج شده، حقوق کارگران شاغل در بسیاری از کارخانه‌ها به‌مدت یک سال پرداخت نشده، فقر و تنگ‌دستی وحشتناکی بیش از ۵۰ میلیون انسان را در ایران به‌شدت تهدید کرده و شکاف بین ثروت‌مندان و بی‌چیزان پیوسته گسترش و عمق می‌یابد!

این سفر در حالی صورت می‌گیرد که خود کامه‌گی به بیمارستانها نیز رسوخ یافته و بیماران فقیر را به‌جرم نپرداختن بهای معالجه، که سرسام آور نیز هستند، مستقل از هر دستگاه قضائی کشور، مستقیماً در خود بیمارستان زندانی می‌کنند! این سفر در زمانی انجام می‌شود که طبق آمار رسمی بیش از ۶ میلیون نفر از جمعیت ایران دچار اضطراب ناشی از شرایط سخت و خفقانی حاکم بر جامعه بوده، بیش از نیم میلیون کودک ۶ تا ۱۴ ساله به‌جای رفتن به مدرسه به میدانهای استثمار کشیده می‌شوند تا کمکی به خانواده باشند، زندانها پر از انسانهای بی‌گناه بوده و شلاق ارتجاع پیوسته بر سر و صورت آنها فرود می‌آید!

این سفر در زمانی انجام می‌گیرد که جوانان پسر و دختر ما، حق دوست شدن با هم را نداشته و چنان وضعی در اثر تفکیک جنسها در ایران رژیم به‌وجود آورده که جوانان را به مرز انفجار و یا سرخورده‌گی کامل کشانده‌است! در عین حال، این سفر درحالی صورت می‌گیرد که جمهوری اسلامی برای خروج از بحران درهای کشور را به‌روی هجوم سرمایه‌های خارجی جهت استثمار نیروی کار ارزان و غارت منابع کشور، چهار تاق باز گذاشته و می‌کوشد تا از این طریق به‌کمک سرمایه بین‌المللی خود را از سقوط محتوم نجات دهد!

سرمایه جهانی و فرانسوی به‌این حرکت حاکمین ایران و به‌ویژه لیبرالها خوش‌آمد گفته و با زیر پا گذاشتن منافع و مصالح مردم ما می‌کوشند تا تکه‌ی بزرگ‌تری را از کیک به بزرگی ایران نصیب خود سازند و شرکتهای بزرگ فراملی فرانسه در این زمینه سخت فعال‌اند!

در چنین شرایطی است که ما از کلیه کارگران و زحمتکشان و انسانهای آزادی‌خواه ایران و جهان می‌خواهیم:

- ۱- صدای اعتراض و نفرت خود را از رژیم خونخوار جمهوری اسلامی بلند کنند!
- ۲- مشخصاً از کارگران و زحمتکشان مبارز و روشنفکران آزادی‌خواه فرانسه می‌خواهیم تا ناخرسندی خود را از این دیدار اعلام کنند!
- ۳- برای آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و به‌ویژه زندانیان چند ماه اخیر، مجداناً بکوشند!
- ۴- خواستار آزادی بدون قید و شرط قلم، بیان، تشکل و تظاهر به‌ویژه برای نیروهای مخالف رژیم
- ۵- خواستار محاکمه‌ی فوری سران جنایتکار رژیم از سوی دادگاه مردمی بین‌المللی گردند!

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!
 زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!
 جدائی دین از حکومت در ایران، خواست فوری تمام مردم آزادی خواه ایران و
 جهان است!

۳۰ مهر ماه ۱۳۷۸ - حزب رنجبران ایران

* * *

به سازمانها و رفقای شرکت کننده در تحصن پاریس علیه سفر خاتمی به فرانسه

رفقای گرامی پشتیبانی خود را از تحصن شما به خاطر اعتراض به سفر محمد خاتمی به فرانسه اعلام
 داشته و برایتان آرزوی موفقیت در این مبارزه را داریم.

چهارشنبه ۵ آبان - ۲۷ اکتبر - ۱۳۷۸ - حزب رنجبران ایران

* * *

اطلاعیه

مافیای قضائی ایران در "دادگاه" تجدیدنظر حکم اعدام سه نفر از چهارنفر محکوم به اعدام را که در جریان تظاهرات ۱۸-۲۳
 تیر ۷۸ دستگیر شده بودند، تایید کرده و نفر چهارم را تحت عنوان این که "دیوانه" است، تبرئه نمود، بدون این که حتا نام
 محکومین را اعلام کند. این گفته ها در روز دوم آذرماه توسط رهبرپور، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تهران در یک
 مصاحبه مطبوعاتی اعلام شد!

حزب رنجبران ایران با تمام قوا این رای مخدوش و قلابی را محکوم کرده، نفرت خود را از این عمل مستبدین مذهبی
 حاکم اعلام داشته، آزادی بدون قید و شرط این محکومین به اعدام وسایر زندانیان سیاسی را خواستار شده و از مردم ایران
 و به ویژه کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و ملیتهای تحت ستم ایران می خواهد تا برای سرنگونی این رژیم سرتاپا ننگ
 و فساد و جنایت، صفوف خود را فشرده تر ساخته و به پا خیزند.

۲ آذرماه ۱۳۷۸ - حزب رنجبران ایران

ده سال بعد از فرو ریزی دیوار برلن:

فرو ریزی توهمها!

برخی از سران کشورهای امپریالیستی غرب، امسال در هفته دوم نوامبر، به مناسبت دهمین سالگرد خراب کردن دیوار برلن
 و وحدت دو بخش آلمان در برلن را جشن گرفتند. جرج بوش - رئیس جمهور سابق آمریکا، میخائیل گورباچوف - دبیر
 کتل سابق حزب رویزیونیست شوروی و هلمولت کمهل - صدر اعظم سابق آلمان در این جشن به سخنرانی پرداختند و از این
 "حادثه تاریخی" ستایش کردند که ستایشی بود از پیروزی بازار آزاد سرمایه داری در غرب بر بازار هدایت شده دولتی
 بوروکراتیک در شرق!

۱۰ سال پیش، به دنبال این حادثه، کشورهای بلوک شرق، یکی پس از دیگری سرسپرده گی خود را به بازار آزاد سرمایه داری
 غرب اعلام داشتند و نوکران جدید این سرمایه، قدرت را در این کشورها به دست گرفتند. قبل از فروپاشی نظامهای
 بوروکراتیک کشورهای اروپای شرقی، چنان تبلیغاتی در محسنتات بازار آزاد سرمایه در این کشورها شده و چنان قول و
 وعده هایی به مردم آن سامان داده شده بود که مردم فکر می کردند با فتح این کشورها توسط سرمایه های غربی، سطح
 زندگی مردم آن سامان به شدت ارتقاء یافته و سعادت از آسمان و زمین بر آنها باریدن خواهد گرفت!
 گرچه نظامهای رویزیونیستی در کشورهای اروپای شرقی طی بیش از سه دهه مناسبات غیر سوسیالیستی متکی بر مالکیت بر
 وسایل تولید و اقتصاد بازار متکی بر سود را رشد داده و خود این امر بیشتر از هر چیز زمینه را برای گذار آنها به نظام
 سرمایه داری نوع غربی فراهم ساخته بود، مع الوصف از آنجا که آنها نام کشورهای "سوسیالیستی" را با خود یدک
 می کشیدند، اجبارا به برخی از خواسته های سوسیالیستی نظیر اشتغال کامل، آموزش و پرورش و بهداشت رایگان، مسکن و
 مواد غذائی ارزان، تامین برابری حقوق اجتماعی زنان و مردان و حقوق ملیتها و... پاسخ داده بودند که به تدریج که از
 سوسیالیسم فاصله گرفته و به ارزشهای غربی نزدیک تر می شدند، همین دست آوردهای کم رنگ سوسیالیستی نیز بیشتر و

بیشتر رنگ می‌باختند.

اما طی دهه‌ی اخیر، وضع در این کشورها چنان اسفناک شده‌است که بسیاری از مردم آن سامان آرزوی رجعت به نظامهای رویزیونیستی سابق را دارند. درست مثل ایران، که به دلیل عملکرد رژیم اسلامی کم نیستند کسانی که آرزوی رجعت به نظام پادشاهی را دارند!

در زیر شمه‌ای از عقب‌گردهای این کشورها را می‌آوریم تا درجه‌ی سبوعیت نظام سرمایه‌داری را در حمله به سطح زنده‌گی مردم کارگر و زحمتکش در این کشورها، نشان دهیم:

طبق ارزیابی سازمان بین‌المللی کارژنو، در روسیه بیش از ۱۰۰ میلیون نفر یعنی دوسوم جمعیت آن در شرایط فقر به‌سر می‌برند. درآمد خانواده‌ها به‌طور متوسط ۷۵٪ نسبت به سال ۸۹ پائین‌آمده و عمرمتوسط اشخاص از ۶۴ سال در سال ۸۹ به ۵۷ سال، در سال ۹۸ رسیده‌است. بین سالهای ۹۰-۹۵، ۷ میلیون نفر زن با ازدست‌دادن شغل خود، وابسته به شوهران‌شان شده‌اند و دو میلیون نفر مرد نیز کارشان را از دست داده‌اند.

در بین سالهای ۹۰-۹۶، بودجه آموزشی در آلبانی ۲۸٪، در بلغارستان ۴۸٪، در گرجستان ۹۴٪، در قیرقیزستان ۶۳٪، در روسیه ۴۲٪ و در چک ۲۷٪ کاهش یافته است. بین سالهای ۹۴-۹۸، تعداد دانش‌آموزان در سن رفتن به کلاس ۱۰، نصف شده است چون‌که تعداد دانش‌آموزان مدارس ابتدائی از ۹۵٪ در سال ۸۹ به ۸۱٪ در سال ۹۶ رسیده‌است. در گرجستان، مولداوی و اوکراین، میزان تولید به یک سوم آن در آخر دهه‌ی ۸۰ رسیده است. لتونی و لیتوانی که کمک فراوانی از سوئد دریافت می‌کنند به‌ترتیب ۶۰ و ۶۵٪ تولید ناخالص ملی سال ۸۹ را تولید می‌کنند. کلمبیا در جمهوری‌های سابق شوروی بعد از سال ۹۱-۹۲، تولید به نصف تقلیل یافته است. تولید ناخالص بلغارستان ۶۶٪ سال ۸۹ است و ۷۳٪ جمعیت آن زیر فقر زنده‌گی می‌کنند.

براساس ارقام بانک جهانی، در سال ۸۹، ۱۴ میلیون نفر در کشورهای اروپای شرقی کمتر از ۳،۷۵ دلار در روز برای زنده‌گی کردن داشتند. این رقم در سال ۱۹۹۵ به ۱۴۷ میلیون نفر رسیده و اکنون ۱۵۰ میلیون نفر با چنین وضع دشواری زنده‌گی می‌کنند.

میزان فقر در سالهای ۹۵ تا ۹۷ در آلبانی ۸۰٪، در آذربایجان ۶۲٪، در چک ۴٪ (بیش از ۹۰٪ بیکاران را کولی‌ها تشکیل می‌دهند که تحت ستم شدید چکها قرار دارند- مترجم)، در مقدونیه ۱۸٪، در مجارستان ۱۸٪، در قیرقیزستان ۷۱٪، در مولداوی ۸۰٪، در رومانی ۲۳٪، در روسیه ۲۱٪، در اسلوانیا ۱۴٪، در تاجیکستان ۸۰٪، در ازبکستان ۴۵٪ و در یوگوسلاوی ۲۹٪ است.

از ۵۰۰ هزار زنی که از کشورهای شرقی به بهانه‌ی مدل شدن یا کار در توریسم به غرب آورده شده‌اند و ۶۰٪ آنها در هلند سن کمتری از ۲۱ سال دارند به فاحشه‌گی کشانده شده‌اند.

زنان در آلمان شرقی اولین قربانی وحدت دو آلمان شدند. در جمهوری دموکراتیک آلمان ۹۰٪ آنها کار می‌کردند. نرخ فعالیت آنها امروز به ۷۳٪ تقلیل یافته. این نرخ در آلمان غربی ۵۹٪ است. زنان آلمان شرقی حاضر نیستند مثل زنان آلمان غربی فقط خانه‌داری کنند. نرخ بیکاری در آلمان شرقی اکنون ۲۱٪ است.

(مطالب فوق از دو نشریه: پرولتر- ارگان حزب مارکسیست لنینیست سوئد شماره ۴۳- ۲۸ تا ۳ نوامبر ۹۹ و مجله اکسپرس فرانسه - شماره ۲۰، نوامبر ۹۹، جمع‌آوری شده اند)

ایالات متحده‌ی آمریکا می‌خواهد کشورهای جهان را وادار به اطاعت از

خود بکند!

(نوشته‌ی آن جون فرانک - پرولتر شماره ۴۳ - ۱۹۹۹ - سوئد)

(گرچه با برخی از نظرات نویسنده و از جمله در مورد نقش سازمان ملل متحد موافق نیستیم. اما چون حاوی اطلاعاتی در مورد نحوه عملکرد امپریالیسم آمریکا است، به ترجمه‌ی بخشهایی از آن، اقدام کردیم - بولتن نظرات)

از پایان جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد، نوعی نظم جهانی توسط سازمان ملل و مقرراتش نظیر حقوق ملتها و مقررات بین‌المللی به‌مثابه قوانینی پایه‌ای به‌وجود آمدند که کشورهای جهان آنها را به عنوان تنظیم‌کننده‌ی رابطه فی مابین، پذیرفتند.

مبنای پدید آمدن چنین وضعی وجود کشورهای سوسیالیستی بود که در مقابله با قدرتهای بزرگ امپریالیستی موازنه‌ی سیاسی و نظامی به‌وجود آورده بودند. تا زمانی که این بلوک وجود داشت، تضمینی اولیه بود برای صلح در اروپا. در این نظم جهانی کمبودها و نارسائی‌های بزرگی به‌وجود آمد که برای همه شناخته شده‌اند. امپریالیسم و قدرتهای بزرگ به‌کرات این نظم را زیر پا گذاشتند.

باوجودی که سازمان ملل متحد نسبتاً زود قطعنامه‌ای در مورد رهائی مستعمرات و حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش گذراند، نیروهای ضد استعمار و آزادی‌خواه جهان سوم، اکثراً با خشونت‌بارترین روشهای استعماری روبه‌رو شدند که قصد جلوگیری از قیام آنها را داشتند.

در دهه‌ی ۱۹۶۰، زمانی که سازمان ملل ضرورت ایجاد یک نظم اقتصادی جدید و تقسیم عادلانه‌ی ثروت‌های جهان را تصویب کرد، این سند در حرف پذیرفته شد اما غارت امپریالیستی و سرمایه‌دارانه کماکان ادامه یافت.

آمریکا و نیروهای قدرتمند دیگر جهان، پیوسته و با تمام قوا با برابری و عدالت اقتصادی و تجاری متکی بر حق حاکمیت ملی و عدم وابستگی سیاسی و اقتصادی کشورها، مخالفت کرده‌اند... وقتی که در سال ۱۹۹۱، با فروپاشی شوروی، جورج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا "نظم نوین جهانی" را اعلام کرد، این به مفهوم نظم جدیدی بود که در راس آن آمریکا قرار داشت تا سرنوشت جهان را به دست گرفته و نتولیرالیسم الگوی ایدئولوژیکی آن بود.

"بازار آزاد اقتصادی متکی بر نیروهای درگیر در آن" تنها راهی بود برای داد و ستد که خصوصی کردنها، پائین آوردن سطح زنده‌گی، به کار گیری نرمش پذیری جهت از بین بردن حق کار و حقوق سندیکائی کارگران، نتیجه‌ی آن شدند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز ابزار مالی پیاده کرده این سیاست شدند. به‌ویژه در زمانی که می‌بایستی از هرگونه فعالیت کشورهای جهان سوم در جهت رهائی جلوگیری به عمل می‌آمد.

این "نظم نوین جهانی" به مثابه درکی مثبت و طبیعی از وضعیت جهان، عرضه شده و می‌بایستی دور تازه‌ای از آزادی و هم‌نوایی را در جهان به بار می‌آورد. تهاجم آمریکا و ناتو به یوگوسلاوی، این تصویر ارائه شده از جهان را، حتا در مورد اروپا، به‌طور کاملی تغییر داد. برای اولین بار، بعد از ۵۰ سال، یک کشور مستقل در این قاره مورد تهاجم امپریالیستی قدرتمند بزرگ قرار گرفت.

نظم نوین جهانی در نتیجه عبارت از این شد که آمریکا و نیروهای قوی‌تر جهان، حق تهاجم سیاسی و نظامی به کشورهای مستقل دیگر را دارند، بدون این‌که منافع این قدرتها توسط کشور مورد تهاجم واقع شده، به‌خطر افتاده باشد. در این نظم نوین جهانی، این ابر قدرت آمریکاست که قواعدش را به دیگران دیکته می‌کند.

در یک دید درازمدت‌تر، ایالات متحده آمریکا دارد خود را به‌مثابه تصمیم گیرنده‌ی سیاست روزمره‌ی بین‌المللی جا می‌زند و نه سازمان ملل. و این تجاوزی است به آن‌چه که تا به حال به مثابه نظم جهانی مورد پذیرش بود... جنگ خلیج را آمریکا برای کنترل نفت خاورمیانه، سازمان داد که ظاهراً در زیر پوشش سازمان ملل قرار داشت. در جنگ یوگوسلاوی، آمریکا و کشورهای عضو ناتو به‌هیچ وجه حاضر به قبول تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل و حتا تصمیمات در مورد تحریم اقتصادی از جانب این سازمان در بازه‌ی یوگوسلاوی نشدند.

علت آن بود که آنها می‌دانستند که نمی‌توانند حمایت مراجع بین‌المللی را برای انجام یک تجاوز آشکار به حقوق بین‌المللی کشورهای عضو سازمان ملل و حق حاکمیت کشورها، به دست آورند. این تجاوز هم‌چنین بدان خاطر بود که نشان دهند آمریکا و قدرتمند غربی برای شان مهم نیست که دیگر کشورهای جهان چه نظری دارند!... در سال ۱۹۹۲، پنتاگون سندی استراتژیک به نام "رهنمود برای دفاع سازمان یافته" را ارائه داد که سریعاً در ساختار ناتو به کار گرفته شد. این رهنمودی مخفی بود. اما روزنامه‌ی نیویورک تایمز، این سند ۴۶ صفحه‌ای را به دست آورد و در ماه مارس همان سال بخشهایی از آن را انتشار داد. طی ۷ سال گذشته پیرامون این سند، ماتریال زیادی برای بحث ارائه شده، اما هرگز و تا جایی که ما مطلعیم این سند در پارلمان یا در میان مردم به بحث گذاشته نشده‌است. برخی از نقل قولهای این سند، نشان‌دهنده‌ی دیدگاه امپریالیسم آمریکا نسبت به آینده است:

"وظیفه‌ی اولیه‌ی ما ممانعت از به‌وجود آمدن یک رقیب جدید (برتر جهانی) می‌باشد... ایالات متحده باید رهبری ضروری بر جهان را از خود نشان دهد، به‌طوری که هر رقیب احتمالی بفهمد که در جهت کسب موقعیت برتر در دفاع از منافع‌اش، نبایستی تلاش کند." و یا "به مفهومی اساسی این بدان معناست که ناتو باید به‌مثابه موثرترین ابزار برای دفاع و امنیت جهانی باقی بماند و به مثابه یک بازوی نفوذی آمریکا در مسایل امنیتی اروپا فعالانه عمل کند... ما باید مانع آن شویم که دستگاهی برای امنیت اروپا درست شود که موقعیت ناتو را به‌خطر اندازد." و بالاخره

"حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است که این نظم نوین جهانی به حد اعلا وابسته به ایالات متحده باشد... اما ایالات متحده باید بتواند مستقلاً نیز عمل کند، به‌ویژه زمانی که انجام عملیات مشترک ممکن نباشد."

این سه نقل قول به‌طور فشرده نظرات استراتژیک امپریالیسم آمریکا را برای تقویت و حفظ موقعیتش به مثابه قدرت فرمان‌روای جهان و این‌که دیگر کشورها باید رهبری آمریکا را بپذیرند، نشان می‌دهند و ثابت می‌کنند که ناتو در عمل توسط آمریکا هدایت شده و مهمترین ابزار نظامی برای حکم‌رانی بر جهان است. به همین علت بود که در درون این اتحادیه‌ی نظامی در دهه‌ی ۱۹۹۰، بحثهایی پیرامون تبدیل آن از یک اتحادیه‌ی دفاعی و نظامی با محدودیت‌های جغرافیائی به یک ابزار حاکمیت امپریالیسم، صورت گرفت و گامهایی در این جهت برداشته شد، از جمله: افزایش تعداد کشورهای شرکت کننده در ناتو، با ورود جمهوریهای چک، لهستان و مجارستان به مثابه اعضای جدید ناتو، نفوذ آمریکا در اروپای شرقی گسترش یافت:

- به‌وجود آوردن پیمان "همکاری به‌خاطر صلح" در سال ۱۹۹۴ به معنای گسترش ناتو بود. امروز این مشارکت حدود ۴۰ کشور را در بر می‌گیرد که سوئد نیز در بین آنهاست... در حالی که شاید ۵٪ مردم سوئد هم آگاهی ندارند که این مشارکت به چه معنا و منظوری است.

"همکاری به‌خاطر صلح" نوعی "اتاق انتظار" برای ورود به ناتو است. اما این‌که این بحث در سوئد نه به‌پیش کشیده شده و نه آنقدر برجسته می‌گردد، با این دید صورت می‌گیرد که دست اندرکاران می‌دانند که اکثریت بزرگی از مردم سوئد با عضویت در ناتو مخالفند و مخالف کنار گذاشتن سیاست بی‌طرفی سوئد می‌باشند. ناتو "قرار داد همکاری"، "قرارداد دوجانبه" ویژه و غیره با تعدادی از کشورها دارد. مثلاً ناتو در کنیا و اوگاندا در آفریقای شرقی، تعلیمات نظامی "نیروهای

ضد تروریست" را انجام می‌دهد. از اوکراین امکان استفاده از سرزمین آنجا را به دست آورده و در سپتامبر امسال، نیروهای ناتو حمله‌ی تمرینی از طریق ساحل دریای سیاه به اوکراین را انجام دادند. یک نمایش جنگی در قیرقیزستان در سال ۱۹۹۷ تحت هدایت ژنرال ناتو- شیمان- به انجام رسید که وی آن را چنین جمع‌بندی کرد: "جمع‌بندی من این است که حتی یک کشور در جهان نمی‌توان یافت که ما نتوانیم به آن دست یابیم" ... ارمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، آذربایجان، ترکمنستان نیز به دام ناتو افتاده‌اند.

ریچارد هولبروک، دیپلمات مغرور آمریکا، در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ تحلیلی از دیدگاه استراتژیک آمریکا نسبت به جهان ارائه داد (رجوع شود به مجله فارین آفرز- مارس- آوریل ۱۹۹۵) و گفت: "آمریکا یک قدرت بزرگ اروپائی بوده و باقی خواهد ماند" ... "ایالات متحده آمریکا باید هدایت تحقق امنیت بنیادی را به دست داشته باشد و از این طریق تمام اروپای غربی، اقمار سابق شوروی در مرکز اروپا و

پیش از همه روسیه و جمهوری‌های سابق شوروی را آرام سازد." "گسترش ناتو در فرو ریزی پرده‌ی آهنین نتایج تعیین کننده‌ای دارد." و همین هولبروک بود که در گفتگوی رامبویه با جمله زیر خواست شروط خود را به هیئت نماینده‌ی یوگوسلاوی دیکته‌کند: زیر آن را امضاء کنید وگرنه ما شما را بمباران می‌کنیم!

چنین طرز تفکری را می‌توان هم‌چنین در نزد مشاور امنیتی غیر رسمی کاخ سفید- برژژینسکی (رئیس امور امنیتی ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر) دید. در شماره سپتامبر- اکتبر فارین آفرز او درباره دورنمای سیاست آمریکا می‌نویسد: نقش ایالات متحده‌ی آمریکا به مثابه قدرت رهبری‌کننده‌ی جهان، به‌طور حتم تا یک نسل دیگر زیر علامت سؤال نخواهد رفت. احتمالاً هیچ کشوری توانائی نخواهد داشت در کنترل سیاسی جهان با آمریکا در چهار بخش کلیدی - نظامی، اقتصادی، تکنولوژیکی و فرهنگی- رقابت کند.

استراتژی آمریکا از نظر وی باید متوجه گسترش به سوی بخش آسیائی آن چه که او "ابر قاره اروپا- آسیا" می‌نامد، باشد. به دلیل این که "بعد از ایالات متحده، ۶ کشور از نظر اقتصادی و نظامی بزرگ در آنجا وجود دارد که همه به‌جز یکی قدرتهای اتمی هستند. درست همه به‌جز یکی از مخفی شده‌ها! اروپا - آسیا دربرگیرنده‌ی ۷۵٪ جمعیت روی زمین و صاحب ۶۰٪ امکانات اقتصادی و ۷۵٪ انرژی جهان می‌باشد." یک اروپای گسترش یافته و یک پیشروی ناتو به نفع کوتاه‌مدت و دراز مدت آمریکا است. یک اروپای بزرگتر، باعث پیشروی نفوذ آمریکا خواهد شد، بدون این که در عین حال اروپای از نظر سیاسی ادغام شده‌ای درست شود که در مقابل ایالات متحده در مورد مسایلی در بعد جهانی، به‌ویژه در خاورمیانه، قرارگیرد."

برژژینسکی از جمله اشاره می‌کند که منابع انرژی یک عامل تعیین کننده‌ای برای آمریکا هستند جهت تقویت نفوذ در حدی که بتواند این بخش از جهان را کنترل کند...

کنگره‌ی آمریکا ۲ سال پیش بررسی‌ای انجام داد که نشان می‌دهد احتیاجات آمریکا به نفت و گاز تا سال ۲۰۱۰، ۲ برابر خواهد شد. درمقایسه با بقیه منابع انرژی (نیروی هسته‌ای، آب، باد، آفتاب و غیره) هنوز هم نفت نیمی از انرژی جهان را تشکیل می‌دهد. درحالی که در عرصه‌ی نظامی نفت مهمترین ماده خام فعلاً باقی می‌ماند. نفتی که در خود آمریکا وجود دارد به نوعی درحال اتمام است (بزودی ۱۵۰ سال می‌شود که نفت از چاه‌های تگزاس و نیومکزیکو استخراج می‌شود و بهای هربشکه نفت آن ۵ برابر گران‌تر از بهای نفت خاورمیانه است).

منطقه‌ی قفقاز نیز به همین دلیل اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تلاش امپریالیسم جهت برتری جهانی دارد. مناطق اطراف دریای خزر و به‌طرف شرق تا امروز بزرگترین منابع شناخته شده‌ی نفتی جهان را دارند... اکسون در سال ۹۸ ارزیابی می‌کند که طی یک دهه، تولید نفت در آنجا به ۶ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. وزارت نفت آمریکا منابع نفتی آنجا را ۱۶۳ میلیارد بشکه و گاز

را ۳۳۷ هزار میلیارد فوت مکعب ارزیابی می‌کند... اکنون از منطقه باکو ۱۰۰ هزار بشکه نفت روزانه توسط لوله نفتی از گرجستان به دریای سیاه می‌رسد و از طریق بندر جیمهان در شرق مدیترانه روانه بازار می‌شود. لوله‌های نفتی عمدتاً از منطقه کرد نشین ترکیه می‌گذرد. به همین دلیل فاشیسم ترکیه حاضر به قبول حق ملی کردها نبوده و هرگونه تلاش کردها را در رابطه با تأمین حقوق ملی‌شان با قدرت نظامی و سیاسی و کشتار مردم جواب می‌دهد...

* * *

در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم:

*- در ۱۳ سپتامبر ژوسپن (نخست وزیر فرانسه) در یک صحبت تلویزیونی، ناتوانی دولت و محدودیت‌های سوسیالیسم (منظور سوسیالیسم نوع سوسیال دموکراتهاست- ب.ن.) را پذیرفت. او گفت: در عصر جهانی شدن، حکومت نمی‌تواند مانع اخراجها از کار گردد، همچنین نمی‌تواند ۳۵ ساعت کار در هفته را تحمیل کند (مجله اکسپری فرانسه- ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۹)

*- ۲۱ سپتامبر در شهر کلرمونفران به مناسبت اخراج ۷۵۰۰ کارگر، کارگران شرکت فراملی میشلن دست به اعتراض زدند. (همان‌جا)

*- در بسیاری از کشورها نقش شرکت‌های نفتی مخدوش است. در اکواتور، تگزاکو متهم است به "تخریب محیط زیست". این شرکت ۱ میلیون هکتار از اراضی را آلوده کرده و ۳۰ هزار نفر به علت استخراج نفت دچار امراض سخت شده‌اند. در کولومبیا، شرکت‌های "نفت غرب" و ب. پ. با نیروهای مسلح قرار داد بسته‌اند، نیروهائی که مسئول بسیاری از خودسریها هستند و این برای آن بوده تا نظامیان از تاسیسات این شرکتها محافظت کنند. در نیجریه، شیل سرکوب مردم توگونی را در

منطقه‌ی اکتشاف نفت نادیده‌گرفت، منطقه‌ای که به‌شدت از نظر محیط زیست آلوده شده‌است. شرکت شورون متهم شده که در نیجریه برای نیروهای انتظامی، هلیکوپتر تهیه کرده است. موبیل متهم است که تجاوزات نیروهای اندونزی را در منطقه فعالیت‌اش نادیده گرفته. کنسرسیومی که توسط کونوکو هدایت می‌شود، متهم به فساد و رشوه‌دهی در ساختن لوله نفتی در اندونزی شده است... در بیرمانی با نظامی شدیداً دیکتاتور، توتال و شرکت آمریکائی یونیکال، مشغول ساختن یک لوله نفتی به سوی تایلند هستند. آنها از کار اجباری افراد استفاده می‌کنند (گزارش سازمان بین‌المللی کار ۱۹۹۸). خانم لونگ سان‌کی‌یی از مخالفان حکومت بیرمانی و دارنده‌ی جایزه‌ی نوبل صلح به نماینده‌گان مجلس اعلام کرد: "ما موافق سرمایه‌گذاری خارجی هستیم اما نه امروز. زیرا آنها از نظامیان در قدرت حمایت می‌کنند... شرکت الف از ساسونگوسو که در جنگ داخلی چاد شرکت داشت، حمایت می‌کرد. (هروه کامیف - لوموند ۱۵ اکتبر ۹۹)

* اروپائیان مصمم به بالابردن توانائی‌های نظامی خود هستند. از جمله احتمال ایجاد ارتشی که شامل ۶ تا ۷ تیپ با ۶۰۰ تا ۷۰۰ وسیله جنگی و از جمله ۴۰۰ تا ۴۵۰ هواپیمای جنگی، وجود دارد. وزیران امور خارجه و دفاع ۱۵ کشور برای اولین بار در بروکسل گردآمدند تا در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا، برای دیدار سران اروپا در هلسینکی در ۱۰ و ۱۱ دسامبر آماده‌گی به‌وجود آورند. (فیلیپ لومتر - لوموند - ۱۷ نوامبر ۹۹)

* جوزف استیگلیتز اقتصاد دان ارشد بانک جهانی می‌گوید که در ربع چهارم قرن اخیر، بیش از ۸۰ بحران اقتصادی، از انقباض پولی ناشی از محاصره‌ی نفت عرب تا فاجعه‌ی ناگهانی عدم پرداخت قرضه‌ی کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌ی ۱۹۸۰ به‌وجود آمد. موقعی که در یک بزرگراه حادثه‌ای رخ می‌دهد می‌توان آنرا خطای راننده دانست. "اما موقعی که دهها حادثه در یک رابطه در همان بزرگراه اتفاق می‌افتد، مطالعه‌ی مجدد نقشه‌ی آن بزرگراه ضرورت می‌یابد." او از صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا شکایت می‌کند که به دلیل سازماندهی بد از طریق جریان داغ پول و خصوصی سازی در بازارهای تازه به‌وجود آمده و بدون نهادهای مالی و موسسات تنظیم کننده جهت جذب جریان پولی خصوصی باعث شدند تا تنها در سالهای ۹۳-۹۷ این جریان به ۵۰۰ میلیارد دلار برسد. (مجله تایم - ۱۴ اکتبر ۹۹ - آدام زاگورین)

* کارگران معدن در حال اعتصاب غذا، پرستارانی که دست به تظاهرات می‌زنند تا حقوق شایسته‌ای داشته‌باشند، دهقانانی که راه‌ها را سد می‌کنند، تصویری از لهستان روزانه در تلویزیون عمومی می‌دهند که لهستان کشوری است که در آن هیچ چیزی کار نمی‌کند، که حکومتها دستگاههای ناتوانی هستند و شهروندان از دست پرداختها در امان نیستند. اگر به اطلاعات آمارگیران گوش بدهیم، لهستانی‌ها جزو راضی‌ترین و یا کمتر ناراضی اروپا هستند، اما ۵۷٪ لهستانی‌ها معتقدند که زنده‌گی اقتصادی آنها در ۱۰ سال گذشته بدتر و بدتر شده‌است. (لوموند - ۱۰ نوامبر ۹۹) * سازمان جاسوسی آمریکا به کمک ماهواره‌های جاسوسی‌اش قادر است ۹۵٪ تمام گفت‌وگوهای تلفونی، فاکس و پست الکترونیکی را توسط رایانه‌هایش بگیرد. این سازمان با ۱۶ میلیارد دلار بودجه و ۱۰۰ هزار کارمند و ۱۰ ماهواره‌ی جاسوسی و مراکز استراق سمع‌اش در مناطق مختلف جهان فعال است. (پرولتر - شماره ۴۷ - ۹۹)

* سلیمان دمیرل، رئیس‌جمهور ترکیه، ادوارد شوارندادزه، رئیس‌جمهور گرجستان، و حیدر علی اوف، رئیس‌جمهور آذربایجان، ۵شنبه گذشته در استامبول و با حضور بیل کلینتون، قرارداد تاسیس خط لوله نفت باکو به بندر جیهان در ترکیه را امضاء کردند. کلینتون گفت هیچ کشوری اجازه ندارد کار تامین انرژی جهان (بخوان کشورهای امپریالیستی) را، اخلال کند. (کیهان ۴ آذر ۷۸)

* آیت الله شاهرودی رئیس قوه قضائیه: قانون به‌گونه‌ای تنظیم شده که سود آن را نظام بانکی می‌برد و ضرر آن به‌گردن قوه قضائیه می‌افتد. حاصل دوران ده‌ساله ریاست یزدی بر قوه قضائیه "یک ویرانی قضائی، مالی و اداری" بوده‌است. (کیهان لندن - ۱۳ آبان ۷۸)

* ملاحظاتی که در گذشته مقام و منصبی نداشتند، با پول کمی که از مردم می‌گرفتند، وظایف دینی خود را به عمل می‌آوردند. ولی اکنون که خودشان و فرزندانشان همه کارخانه‌ها و تجارتخانه‌های ایران را قبضه کرده‌اند، عملاً از دین دست کشیده‌اند و دینداری شان ادعای پوچی بیش نیست. (عبدالله نوری - کیهان لندن - ۱ مهر ۷۸)

* ۶۰٪ مردم ایران به "سوء تغذیه" مبتلا هستند. (محمد فرهادی، وزیر بهداشت جمهوری اسلامی)،

* ۳۳٪ جمعیت ایران مبتلا به رماتیسم هستند. (دبیر انجمن روماتولوژی ایران). ضمناً ۱۰٪ جمعیت کشور از اختلالات روانی رنج می‌برند و ۱٪ از اختلالات شدید روانی (دکتر سعید تاملی)

* جمعیت بیکار کشور تا پایان سال جاری ۳ میلیون نفر افزایش یافته. این درحالی است که میزان تورم سالانه رقمی نزدیک به ۲۰٪ برآورد می‌شود. (معاون وزارت کار و امور اجتماعی - ایران تایمز ۲۶ شهریور ۷۸).

* یک ششم جمعیت کشور ایران از نعمت سواد آموزی محروم و نیمی از جمعیت ایران را افراد کم سواد تشکیل می‌دهند... ۴۵۰ هزار کودک لازم‌التعلیم ۶ تا ۱۱ ساله از تحصیل بازمانده‌اند (محمد مهدی مقیمی - مدیر تبلیغات و امور هنری نهضت سوادآموزی ایران - ک.ل. ۶ آبان)

* اعتیاد و قاچاق مواد مخدر پیوسته افزایش می‌یابد. گفته می‌شود از ۶۰ میلیون جمعیت ایران بیش از ۲ میلیون نفر در رابطه با استفاده و یا فروش مواد مخدر دستگیر شده‌اند. این رقم از سال ۵۸ تا ۶۱ هزار نفر بوده و در سال گذشته دو سوم زندانیان را زندانیان مواد مخدر تشکیل می‌دادند. در عین حال ۴۰٪ واردات کشور را کالاهای قاچاق تشکیل می‌دهند که به چندین برابر قیمتشان فروخته می‌شوند.

*- در برنامه سوم، اخراج کارگران خارجی از ایران تا پایان سال ۷۹ صورت خواهد گرفت. اکنون ۱,۴ میلیون پناهنده‌ی افغانی و ۶۰۰ هزار پناهنده‌ی عراقی در ایران بسر می‌برند. در حالی که بنا به گفته‌ی خود سردمداران رژیم (توجه به سخنان عبدالله نوری در فوق) میلیونها میلیون ثروت جمع کرده و بیش از ۸۰٪ مردم ایران را به زنده‌گی در زیر خط فقر کشانده‌اند و هیچ کسی این دزدان عمامه به سر را به پای میز محاکمه نمی کشاند، اما کارگران و زحمتکشان خارجی که در سخت ترین شرایط مورد استثمار قرار گرفته و زنده‌گی بخور و نمیری دارند، از ایران اخراج می‌گردند. ضروری است کلیه‌ی نیروهای مترق و آزادی‌خواه صدای اعتراض خود را علیه این زورگوئی و قلدر منشی رژیم جمهوری اسلامی در مورد پناهنده‌گان خارجی بلند کنند و نگذارند که حاکمین چنین وانمود نمایند که علت بیکاری وسیع در کشور ناشی از وجود پناهنده‌گان خارجی است!

* * *

سیاتل : تودهنی بزرگ به مدافعین "بازار آزاد"!

سازمان بین‌المللی تجارت (سبت) در ۳۰ نوامبر امسال در سیاتل، اجلاس داشت. این سازمان که اساسا توسط آمریکا و سرمایه‌های فراملی هدایت می‌شود، بر آن است تا سدهای گمرکی کشورها برداشته شده، سرمایه و کالا بدون هیچ قید و شرطی حق نفوذ در تمامی جهان را داشته و بازار جهانی را به‌کاملی به اختیار خود درآورد. واضح است که چنین بی‌بندوباری اساسا در خدمت تجارت کشورهای قرار خواهد گرفت که با توجه به قدرت مالی زیاد، قادر به دست‌یابی به کالای ارزان هستند که به علت استثمار نیروی کار ارزان و تکنولوژی برتر کسب می‌کنند. نتیجه‌ی چنین بازاری ورشکسته‌گی تولیدکننده‌گان کوچک در بسیاری از نقاط جهان خواهد شد که اعتراض دهقانان کشورهای اروپائی در مقابل ورود محصولات کشاورزی آمریکائی، که با دست‌کاریهای ژن نباتات و حیوانات، تولید می‌شوند، نمونه‌ای از این‌گونه مخالفتها است.

اما امسال، اجلاس سبت، در مقابل خود سیل عظیم معترضین‌اش را یافت، که از چهارگوشه‌ی جهان به سیاتل رفته‌بودند تا خشم و نفرت خود را از عملکرد سرمایه‌های بزرگ فراملی در تجارت جهانی اعلام دارند. در تظاهراتی که به این مناسبت در ۳۰ نوامبر در شهر سیاتل و با شرکت بیش از ۵۰ هزار نفر آغاز شد، کارگران، دانشجویان، سرخ پوستان، مکزیکی‌ها و تعدادی از سازمانهای سیاسی شرکت داشتند. تظاهر کننده‌گان می‌خواستند تا تصمیمات سازمانهای فراملی نظیر سبت تحت کنترل مردم درآید. آنها با شعار "قانون فراملی‌ها، قانون دموکراسی نیست"، ما شهروندیم و نه مصرف کننده"، "آنها می‌گویند جهانی شویم، ما می‌گوئیم متشکل شویم" و غیره مرکز شهر سیاتل و اطراف محل برگزاری اجلاس سبت را به لرزه درآوردند و مانع از تشکیل اجلاس افتتاحیه‌ی آن شدند (۳۰ نوامبر). به‌طوری که بسیاری از ۱۳۵ نماینده‌ی شرکت کننده در اجلاس که قادر نبودند از سدی که جمعیت ایجاد کرده بود، عبور کنند و لذا از طریق پنجره آشپزخانه‌های هتلی که کنفرانس در آن بود و با بالا رفتن از دیوارهای پشت هتل، توانستند محل را ترک کنند.

در مقابله با تظاهر کننده‌گان، گارد ملی بسیج شده و در شهر حکومت نظامی اعلام شد. کارگران مکزیکی با لباس سرخ پوستی و در اعتراض به مزد کم خود، تظاهرات کردند. یکی از تظاهر کننده‌گان گفت: این تظاهرات فقط مال آمریکائیها و یا اروپائیان نیست. این تظاهرات مردم زحمتکش سراسر جهان است. سیاه چون سفید آمده‌اند تا بگویند "سازمان بین‌المللی تجارت، گورت را گم کن!" یکی دیگر از سخنرانان گفت: اکنون که ما به مناسبت فرا رسیدن عید میلاد مسیح برای بچه‌هایمان اسباب بازی می‌خریم، این اسباب بازیها توسط کودکان بنگلادش درست می‌شوند که صبح زود بر سر کار می‌روند و هرگز شانس آن را ندارند که با این اسباب بازیها،

بازی کنند!" رئیس سندیکای کارگران بنادر آمریکا اعلام کرد که بنادر دریای آرام را بر روی فراورده‌هایی که کار کودکان است خواهد بست. کارگران از حق کار و ضرورت حفظ محیط زیست دفاع می‌کنند. از طرف کارگران معدن طلای آنگلو گولد آفریقای جنوبی، "مپوفان" که توسط سندیکاهای کارگری آمریکا دعوت شده‌بود تا در تظاهرات شرکت کند، گفت: "۲۰ سال است که در این معدن و با روزی ۴ دلار مزد کار می‌کنم. سازمان بین‌المللی تجارت شیطان مجسمی است که حرص کسب قدرت به هر قیمت را دارد... این سازمان هیچ کاری برای بیرون آوردن آفریقا از عقب مانده‌گی نکرده‌است. در این سازمان نمی‌توان رفرم ایجاد کرد، باید آن را درهم شکست ... ما اتحاد و پشتیبانی‌مان را از یک‌دیگر نشان دادیم. ما به تجارت بین‌المللی نیاز داریم، اما تجارتی که عادلانه باشد."

گارد ملی به دستور گاری لوک فرماندار ایالت واشینگتون و با استفاده از گاز اشک آور ویژه و گلوله‌های کائوچویی وارد معرکه شد و صدها نفر را زخمی و دستگیر کرد.

اجلاس سبت در فردای آن روز (۱ دسامبر) تشکیل شد. اما به‌علت شدت اختلافاتی که بین نماینده‌گان کشورهای کوچک و متروپلهای سرمایه بود، بدون این‌که تصمیمی گرفته باشد، پایان یافت. اجلاس با شکست مفتضحانه‌ی روبه‌رو شد. در سیاتل، کارگران در صف اول مبارزه علیه نظام جهانی سرمایه، قرار گرفتند. در سیاتل بازم شعار: "کارگران جهان و

کارگران و ملل ستم‌دیده‌ی جهان متحد شوید! انترناسیونال سوم کمونیستی، با تمام عظمت و هیبت‌اش درستی خود را نشان داد. تحت این شعار بود که سبت گورش را گم کرد! درسیاتل کارگران راه مبارزه‌ی مشترک علیه سرمایه جهانی شده را نشان دادند و از کلیه‌ی استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان خواستند تا متشکل شوند. باشد که به این پیام سترک، به این ندای کارگران، کلیه‌ی نیروهای پیشرو کارگری لبیک داده، از فرقه گرائی و تنگ نظری دست شسته و متحداً به‌پا خیزند. روزنامه "سیاتل تایمز" نوشت: "رودخانه‌ی سرکشی از جمعیت، خیابانهای شهر را در خود غرق نمود." به امید روزی که در انبوه ۶ میلیاردی انسانهای استثمارشده و تحت ستم، سرمایه جهانی و مدافعین‌اش غرق شده و جهانی آزاد و فارغ از حاکمیت خونین و خود پرستانه‌ی سرمایه‌داری، به وجود آید.

فعالیت‌های سازمان جاسوسی "سیا (CIA)

در در حیطه‌ی فرهنگی دوره‌ی جنگ سرد ۱۹۴۷-۱۹۹۱

(اقتباس و تنظیم از مجله "مانتلی رویو- شماره ۶ سال ۵۱- نوامبر ۱۹۹۹)

درباره‌ی سازمان جاسوسی "سیا" کتابهای متعدد و متنوعی در ۵۰ سال گذشته نوشته شده که برای تحلیل‌گران و مورخین سیاسی حائز اهمیت می‌باشند. اخیراً فرانسیس ساندرز در کتابی به‌نام "سیا و جنگ سرد فرهنگی" فعالیت‌های آن سازمان را به‌طور دقیقی در حیطه‌ی فرهنگی مورد بررسی قرار داده که توجه بسیاری از مورخین مقولات تاریخی دوران "جنگ سرد" را به‌خود معطوف داشته‌است. این کتاب دقیقاً راه و روشهای مختلف "سیا" در کشورهای مختلف جهان و به‌ویژه کشورهای جهان سوم را، در جهت نفوذ و سپس تاثیرگذاری بر روی نهادهای فرهنگی و روشنفکران، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در اینجا نکات اصلی این کتاب را بررسی می‌کنیم.

"سیا" از طریق گروههای متعلق به خود و با استفاده از بنیادهای معروفی مثل "بنیاد فورد" و "بنیاد راکفلر"، در سازمانهای فرهنگی نفوذ کرده و در مواقع مختلف سازماندهی کنفرانسهای فرهنگی و نمایشگاههای مختلف و کنسرت‌های باشکوه را به‌عهده می‌گرفته‌است. مضافاً، "سیا" آثار نویسندگان و شاعرانی را که خط و سیاست جهانی واشنگتن را تصدیق می‌کردند، منتشر می‌ساخت و در مواقع متعددی در گسترش هنرهای انتزاعی (آبستره) در رودروئی با آثار هنری که دارای محتوا و پیام اجتماعی بودند، نقش اساسی بازی می‌کرد.

"سیا" در دوره‌ی "جنگ سرد" که نزدیک به ۵۰ سال طول کشید، به خیلی از روشنفکران در کشورهای مختلف جهان کمک مالی می‌کرد. بعضی از این روشنفکران به‌طور مستقیم و آگاهانه از "سیا" حقوق دریافت می‌کردند و بخش مهم دیگری نیز که به‌طور "غیر مستقیم" حقوق بگیر بودند، بعداً ادعا کردند که هیچ‌وقت آگاهی نداشتند که در تهیه و اجرای "پروژه‌های فرهنگی سیا" نقش داشته‌اند.

نشریات چاپ آمریکا و اروپا که به‌طور "مستقیم" و یا "غیر مستقیم" کمک مالی از "سیا" می‌گرفتند عبارت بودند از:

این نشریات در ظاهر وانمود **Pratisan Review, Kenyan Review, New Leader, Encounter** می‌کردند که به‌احزاب اصلی آمریکا تعلق ندارند و حتا با آنها مخالفند. در میان روشنفکرانی که از "سیا" کمک مالی گرفته و در مجامع عمومی "لانس" شده‌اند نام اشخاص زیر ذکر گردیده‌است: ایروین کرینتال، ملوین لارکی، اسایاه برلین، استفن اسپنسر، سیدنی هووک، دانیل بل، دوایت ماک دونالد، رابرت لول، هاننا آرنه، ماری ماک کارتی. این نویسندگان با نشر مجلات و گاهنامه‌های مختلف در ۵۰ سال گذشته، دارای نام و مقام بوده و جزو "روشنفکران شاخص و سرشناس" در آمریکا محسوب می‌شدند. ولی تا زمان چاپ کتاب خانم فرانسیس ساندرز در سال ۱۹۹۸، بسیاری از مردم نمی‌دانستند که این افراد "معروف و سرشناس" به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از "سیا" حقوق می‌گرفتند.

در اروپا نیز "سیا" روشنفکران ضد کمونیست را تحت عنوان "چپ دموکرات" لانس کرد. این روشنفکران شامل چپهای سابق مثل: اگناسیو سیلونی، استفن اسپنسر، آرتور کوستلر، ریمون آرون و جورج اورول، بودند.

"سیا" با کمک سیدنی هووک، برای تشکیل "کنگره آزادی فرهنگی" هزینه‌های سنگین را متقبل شد. این سازمان در واقع نوعی "تاتو" فرهنگی بود که انواع و اقسام چپها و راستهای "ضد استالینیست" را متشکل می‌ساخت. زنده‌گی فرهنگی این روشنفکران، زنده‌گی پیر از مبارزه علیه اتحاد جماهیر شوروی، تحت نام مبارزه علیه "استالینسم" بوده‌است. این روشنفکران، در دهه‌ی ۱۹۵۰، از منابع مالی هنگفت و فرصتهای مناسبی که "سیا" در اختیار آنها می‌گذاشت، استفاده می‌کردند و از فرهنگ غربی و ارزشهای سیاسی آمریکائی و اروپائی دفاع می‌نمودند و با ضدیت علیه "توتالیتاریسم استالینیستی" و دفاع از امپریالیسم و سیاستهای نژاد پرستانه رایج در آمریکا می‌پرداختند.

آنچه که در مورد این روشنفکران گوناگون جلب توجه می‌کند، این است که آنها همیشه خود را به‌عنوان "جوینده‌گان حقیقت"، "هومانیست"، "روشنفکران شیدا"، و یا هنرمندان طرف‌دار "هنر برای هنر"، معرفی می‌کردند و از این‌که برای سازمان سیا کار کرده و از آن حقوق می‌گیرند، اظهار بی‌اطلاعی کرده و خود را به "نادانی" می‌زدند. چه گونه امکان داشت که این روشنفکران سالیان درازی متوجه فقدان حتا یک نقد از جانب شان در برخورد به سیاستهای

نژاد پرستانه و امپریالیستی آمریکا، نگردند! در عرض ۱۰ سالی که راسیسم امپریالیسم آمریکا در دهی معروف به دوره‌ی ماک کارتیسم، تشدید یافته بود، این روشنفکران به اصطلاح "بی‌طرف" در گردهم‌آئی‌های مختلف فرهنگی و آکادمیک که بر پا می‌کردند، کوچکترین اشاره و انتقادی به سیاستهای طبقه حاکم آمریکا، نمی‌کردند. این روشنفکران، که تعداد آنها به چند صد نفر می‌رسید، در جریان دهی ۱۹۵۰، شاهد جنایات آمریکا در ایران، گواتمالا، یونان، کبره و ویتنام و... بودند، ولی لب از لب تکان نمی‌دادند (در این دوره هیچ نشریه‌ای را سراغ نداریم که از این نویسندگان، مقاله چاپ نکرده باشد!)

در دهی ۱۹۶۰، در بجنوبحه‌ی اوج‌گیری جنبش چپ در آمریکا و اروپا، وقتی که فاش شد این روشنفکران به‌نحوی حقوق بگیر "سیا" هستند و حتا یکی از سر دبیران مجله **Encounter** مامور "سیا" بوده، داد این روشنفکران به‌هوا رفت که اصلا نمی‌دانستند که "سیا" چنان کرده و حتا

خانم فرانسیس ساندرز، به‌طور کامل و شفافی، منابعی که "سیا" از طریق آنها به این روشنفکران حقوق پرداخت می‌کرده‌است را ذکر می‌کند و در جزئیات شرح می‌دهد که این روشنفکران تعهد داده‌بودند که طبق برنامه "سیا" عمل کرده و به "پروژه‌های" آن سازمان کمک کنند.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، اکثر روشنفکران در اروپا به جهت نامالیات شدید اقتصادی و اجتماعی که در طول جنگ کشیده‌بودند، نه تنها دارای تمایلات ضد سرمایه‌داری بودند، بلکه خواهان فعالیت در سازمانهای سوسیالیستی و جنبش کارگری نیز بودند. آنها در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۶ شدیداً نسبت به سیاستهای هژمونی طلبانه‌ی آمریکا در کشورهای اروپای غربی حساسیت پیدا کرده و عمیقاً مخالفت خود را ابراز می‌کردند. سازمان "سیا" برای این‌که با این روند به مبارزه برخیزد، دو راه مشخص را برگزید. یکم این‌که سازمان "سیا" بخشی از نویسندگان معروف را تشویق کرد که به سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی حمله کرده و از این‌که در گذشته از شوروی و سوسیالیسم حمایت کرده‌بودند، اظهار ندامت کنند. درست زمانی که در آمریکا ماک کارتی و دارو دست‌های هنرمندان مترقی و سوسیالیست را در هالیوود مورد تهاجم قرار داده بودند، در اروپا نویسندگان معروفی چون آرتور کستلر و آندره ژید را تشویق کردند که کتابهای خود را که بیشتر به تزه‌های توبه نامه شباهت داشت، منتشر سازند. در اشاعه‌ی فرهنگ ضد کمونیستی و در حمایت از این نویسندگان، سازمان "سیا" در نیمه‌ی اول ۱۹۵۰، کنگره‌ها و کنفرانس‌های متعددی را در شهرهای برلین، پاریس، لندن و ... برپا کرد و از مشاهیر ضد کمونیست معروفی چون اسایاه برلین، دانیل وچیسلاو میلوش، دعوت کرد که در این گردهم‌آئی‌ها از فرهنگ و تمدن و ارزشهای حاکم در کشورهای غربی، دفاع کرده و به کمونیسم و دیگر ایده‌های برابر طلبی که بین جوانان روشنفکر و تحصیل کرده شیوع پیدا کرده بود، بتازند. شایان توجه است که هیچ‌یک از این نویسندگان به جنایاتی که کشورهای امپریالیستی غرب در کشورهای جهان سوم مرتکب می‌شدند (آمریکا در کبره، فرانسه در ویتنام، هلند در اندونزی و انگلستان در کنیا) اشاره‌ی کوچکی هم نمی‌کردند. وقتی که از سیدنی هووک و همکارانش سؤال شد که شما چرا در سخنرانی‌هایتان و نوشته‌هایتان نسبت به جنایاتی که دولت آمریکا هر روز علیه سیاهان در سراسر آمریکا مرتکب می‌شود، اشاره نمی‌کنید؟ او در جواب گفت صحبت در مورد این مسایل فرصت خواهد داد که "کمونیستها از این اوضاع سوء استفاده ببرند". ولی در واقع در آن زمان، سیدنی هووک و مجله‌اش "مجله پارتیزان" توسط سازمان "سیا" حمایت مالی می‌شد و مثل اکثر مجلات ضد کمونیست، در آن دوره هیچ خریداری نداشت. خود "سیا" هزاران نسخه از شماره‌های مختلف این مجلات را خریداری کرده و سپس به‌صورت رایگان در اختیار مردم قرار می‌داد.

دوم این‌که، سازمان "سیا"، با برگزاری کنسرت‌های موسیقی، تئاتر، باله، سمفونی و موسیقی جاز برنامه می‌ریخت تا احساسات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری رایج در بین دانش‌جویان و روشن‌فکران را در کشورهای اروپائی خنثا کند. با این نوع برنامه‌ها آمریکا قصد داشت که با ایجاد "هژمونی فرهنگی"، جلو انتقاد از سیاستهای اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را به‌طور موثری بگیرد. براساس این برنامه‌ها سازمان "سیا" به‌طور مستقیم و غیر مستقیم با استفاده از محبوبیت آوازه‌خوانان، سیاه‌پوست مثل لوئی آرمسترانگ و ماریان اندرسون، خشونت و نفرت اروپائیان را نسبت به سیاستهای نژاد پرستانه دولت آمریکا در داخل خود آمریکا و سیاستهای امپریالیستی آن در جهان سوم، خنثا سازد. اگر روشنفکران و هنرمندان سیاه‌پوست در مقابل این سازمان، ایستاده‌گی و مقاومت نشان می‌دادند، "سیا" برنامه می‌ریخت که آن روشنفکران را به اصطلاح "غیر قانونی" ساخته و از طریق "ترور شخصیت" از اعتبار و نفوذ آنها بکاهد. از بهترین نمونه‌های این نوع هنرمندان شجاع و با شهامت از پال روبسون هنر پیشه‌ی اپرا و تئاتر و سینمای آمریکا در دهی ۱۹۵۰ بود که سازمان "سیا" او را به‌خاطر این‌که حاضر نشد از دولت شوروی انتقاد کند، ممنوع‌الخروج اعلام کرد و گذرنامه‌اش را باطل ساخت. ریچارد رایت، نویسنده معروف سیاه‌پوست نیز به‌خاطر انتقاد از سیاستهای نژاد پرستانه‌ی دولت آمریکا، مورد غضب اولیای امور قرار گرفته و آثارش تا مدت‌ها چاپ نشد. برتولد برشت آلمانی و جیمز بالدوین نویسنده‌ی سیاه‌پوست، به‌قدری مورد اذیت و آزار قرار گرفتند که از آمریکا فرار کردند.

در همین دوره سازمان "سیا" طی یک رشته فعالیت‌های هنری و فرهنگی و با حمایت از هنرمندان و روشن‌فکران ضد کمونیست، تهاجم فرهنگی وسیعی را علیه هنرمندان مترقی در آمریکا و خارج از آمریکا تدارک دید. این تهاجم به‌قدری زنده‌گی را بر بعضی از هنرمندان و نویسندگان تنگ کرد که مجبور به ترک وطن گشتند. چارلی چاپلین در سال ۱۹۴۹ آمریکا را به‌عزم سوئیس ترک کرد و تا اوایل دهی ۷۰، به آمریکا برنگشت. برتولد برشت حق بازگشت به آمریکا را

پیدا نکرد. این سیاست از طرف سازمان "سیا" تا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ ادامه داشت. فیلم معروف "همشهری من کین"، اثر جاویدان ارسون ولز نزدیک به ۱۰ سال حق نمایش نگرفت و پابلو نرودا، شاعر شیلیایی از اخذ جایزه‌ی نوبل در سال ۱۹۶۴، محروم گشت.

یکی از آثار شوم و فراگیر فعالیت‌های ضد کمونیستی سازمان "سیا" در دوره‌ی "جنگ سرد" که تا به حال به جا مانده و امروز نیز دامن‌گیر محافل روشن‌فکری شده‌است، خودداری و پرهیز نسل‌های متعدد روشن‌فکران از بحث درباره‌ی "امپریالیسم" است. مسئله این نیست که روشن‌فکران معاصر، موضع متعبدانه و مترقی در مورد مسایل مختلف اتخاذ نمی‌کنند. مسئله این است که اکثریت قریب به اتفاق روشن‌فکران هنرمند معتقدند که اگر هنرمندان خواهان این هستند که آثارشان اعتبار هنری و فرهنگی کسب کنند، مقولات سیاسی و اجتماعی ضد امپریالیستی نباید در آثار موسیقی، نقاشی، داستان و دیگر رشته‌های هنری آنان بیان گردند. هدف نهائی سازمان "سیا" در حیطه‌ی فرهنگی و هنری این بود که روشن‌فکران را قانع کند که درگیری جدی ضد امپریالیستی چپ، با خلق آثار اصیل هنری ناسازگار بوده و نمی‌تواند از نظر علمی جدی باشد.

امروز در اپرا، تئاتر و گالری‌های هنری و همچنین در محافل آکادمیک، ارزش‌های "جنگ سرد" "سیا" هژمونی دارد. چه کسی جرات دارد این امپراتور را لخت کند؟

* * *

اخیرا در یک نظر سنجی که توسط شبکه‌ی تلویزیونی "بی.بی.سی." در اینترنت اجرا گردید، از شرکت کننده‌گان پرسیده شد که به نظر شما "متفکر هزاره‌ی دوم" میلاد، چه کسی است؟

هزاران نفر در این نظر سنجی شرکت کردند. نتیجه‌ی این نظر خواهی به‌قرار زیر بود:

- ۱- کارل مارکس، ۲- آلبرت انشتین، ۳- اسحاق نیوتون، ۴- چارلز داروین، ۵- سن توماس آکویناس، ۶- استفن هاوکینگ، ۷- امانوئل کانت، ۸- رنه دکارت، ۹- جیمز کلارک ماکسول، ۱۰- فردریش نیچه. (از مجله مانتلی رویوو- شماره ۶- سال ۵۱- نوامبر ۱۹۹۲)

از نامه‌های رسیده:

کنگره سوم آذربایجانی‌ها و توطئه‌های پشت پرده!

چندسالی است که عده‌ای از آذربایجانی‌ها ناگهان از خواب "بی تفاوتی" بیدار شده و به "قصد" کسب حقوق ملی آذربایجانی‌ها، آن هم به کمک افراد و افکاری ارتجاعی، می‌خواهند آذری‌ها را به دور خود گرد آورند!

شکی نیست که به علت عدم احترام به حقوق ملی ملت‌های ساکن ایران توسط شوونیسم فارس حاکمین، آذری‌ها نیز از این حق محروم مانده‌اند و مبارزه در این راستا حقانیت دارد، اما به چه شرطی!

"حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی و تشکیل دولت خودی" حقی است که کمونیست‌ها نزدیک به ۱۰۰ سال است که با تمام وجود از آن دفاع کرده و می‌کنند. آنها در مبارزات ملی برای رهائی از سلطه‌ی امپریالیسم و شوونیسم اعمال شده بر ملل کوچک، شرکت کرده و حتا در راس این مبارزات قرار گرفته‌اند. اما کمونیست‌ها ضمن دفاع از این حق، پیوسته تأیید کرده‌اند که این تنها یک حق است و رهائی ملی در بعد واقعی تنها با وحدت ملل جهان، احترام به حقوق یک‌دیگر و ایجاد جهانی بدون مرز، بدون برتری‌های ملی، قومی، نژادی، مذهبی و جنسی و بدون استثمار انسان از انسان، قابل تحقق است. گرچه مسئله‌ی ملی ماهیتی بورژوائی دارد، اما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، بورژوازی ملی ملل تحت ستم قادر به کسب آزادی ملی نشده و به طریق اولی در آستانه‌ی قرن ۲۱، قرار گرفتن بورژوازی در راس جنبش ملی تنها و تنها به کشاندن آن

به‌زیر سلطه‌ی امپریالیسم و سرمایه‌های فراملی می‌انجامد و لذا امر رهائی ملی بیش از پیش با امر رهائی کار از زیر سلطه‌ی سرمایه گره خورده است.

اگر مبارزات ملی را در قرن ۲۰ مطالعه کنیم، می‌بینیم که امپریالیست‌ها سرسختانه با هرگونه خواست ملی مخالفت کرده و این‌گونه حرکت‌ها را به خاک و خون کشیده‌اند. اما عجبا امروز شاهد آن هستیم که دولت‌های امپریالیستی "مدافع" حقوق ملل ضعیف شده و به این بهانه به هرکجا که لازم ببینند، لشکر می‌فرستند تا "حقوق ملی" (بخوان جای پای سرمایه‌های فراملی) مردم آن سامان، کسب شود!! امپریالیست‌ها از ناسیونالیسم کور ملل ضعیف پشتیبانی می‌کنند و این قورباغه‌ی رنگ شده به‌جای قناری را به عنوان حقوق ملی و کسب دموکراسی جا می‌زنند! هم اکنون مداخلات غیر مستقیم کشورهای امپریالیستی غرب در منطقه‌ی قفقاز و مشخصا چچنیا و عکس العمل شدید حاکمین مسکو که به قیمت کشتار هزاران نفر و آواره‌گی صدها هزار انسان بی‌گناه و ویران شدن بسیاری از شهرها و روستاهای چچنیا انجامیده است، گواه بارزی است بر این مدعا.

در همین ارتباط است که از سال‌ها پیش "پان‌تورکیسم" را به خدمت گرفتند تا در جمهوری‌های جنوبی شوروی ایجاد اخلال کنند و امروز نیز که شوروی از هم پاشیده شده و سرمایه‌های فراملی با اشتهائی عظیم چشم به منابع زیر زمینی منطقه‌ی قفقاز و آسیای میانه دوخته‌اند، به‌حربه‌ی زنگ زده‌ی ناسیونالیسم افراطی، ارتجاعی و به‌غایت شوونیستی متوسل شده، عوامل "سیا"ی آمریکا و سازمان جاسوسی "میت" ترکیه مشترکا این خط را پیش‌می‌برند و چون ایران نقش قابل ملاحظه‌ای در حرکت

های نفوذی در این مناطق می‌تواند داشته باشد لذا به خیال خود "حلقه‌ی ضعیف" گیرآورده و مسئله ملی آذربایجانی‌ها را علم کرده‌اند تا به اهداف خود برسند. کلینتون اخیرا در رابطه با دهمین سالگرد فروریزی دیوار برلن به اتحادیه‌ی اروپا توصیه کرد تا با پذیرش ترکیه در این اتحادیه و تقویت آن کشور، زمینه را مساعد کند تا به کمک ترکیه، غرب نفوذ خود را در قفقاز و آسیای مرکزی پیش برده و ثبات در منطقه‌ی بالکان را نیز مستلزم کمک به سرنگون ساختن اسلوبودان میلوسویچ ذکر کرد. متعاقب این امر، قرار شد در دیدار سران اتحادیه‌ی اروپا در هلسینکی مسئله‌ی پیوستن ترکیه به این اتحادیه مورد بررسی قرار گیرد.

پان تورکیسم نیز سالهاست که ضمن قلع و قمع هرگونه حرکت ملی در ترکیه و از جمله سرکوب ارمنی‌ها و کردها، هیچ حقی را برای آنها به رسمیت نمی‌شناسد، اما برای جلب روشنفکران کشورهای ترک زبان جنوب روسیه فعال بوده و از دادن بورس تحصیلی و تسهیلات ویزائی و غیره به مردم این مناطق دریغ نمی‌کند.

حال در این گپرو دار است که عده‌ای از آذربایجانی‌های مقیم آمریکا و ترکیه و در توافق با افرادی از آذربایجان شمالی، به فکر "رهائی" آذربایجان افتاده‌اند! آن هم با شعارهای پان تورکیستی "هم‌خونی ترک زبانها"، برخورد شوونیستی نسبت به فارسها، ارمنی‌ها و کردها، تلاش مذبحخانه در دزدیدن صفحاتی از تاریخ مبارزات آذربایجان که با نام قهرمانانی ملی و کمونیست چون ستارخان، باقرخان، حیدرعمواوغلی و پیشه‌وری مزین شده‌است!

مدافعین سلیمان دمیرلها، ایلچی بیکها و علی‌اوف‌ها در کنگره‌ی آذربایجانی‌ها، از کدام منافع ملی دفاع می‌کنند؟ سلیمان دمیرلها که شناخته شده‌تر از آنند که در این‌جا ماهیت وابسته‌ی آنها به امپریالیسم مورد بحث قرار گیرد. ایلچی بیکها نیز که ابزار دست سلیمان دمیرلها در آذربایجان شمالی هستند و علی‌اوف‌ها که تا دیروز طوق برده‌گی کرملین را به‌گردن انداخته‌بودند، امروز رقیب قدرتمند تری به‌نام آمریکا یافته‌اند که مشغول مغالزه با آن‌بوده، می‌خواهند هرچه زودتر ناتو در آذربایجان شمالی مستقر شود، و در حالی که بر روی دریائی از نفت، فقر و فاقه در آذربایجان شمالی بی‌داد می‌کند، جناب علی‌اوف برای دخترش در لندن خانه می‌خرد تا نشان دهد که زیادی در فکر "خوشبختی" آذری زبانهاست!؟ چه‌گونه می‌توان مدعی دفاع از منافع ملی و استقلال آذربایجان شمالی بود، اما با نفوذ امپریالیسم در این منطقه مبارزه نکرد؟

ترتیب دهنده‌گان کنگره‌ی آذربایجانی‌ها خوب می‌دانند که بسیاری از آذری‌ها در احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی عضویت دارند و این سازمانها از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" دفاع می‌کنند. پس چرا از این تشکلهای دعوت نمی‌کنند تا از اعضای آذری خود نماینده‌گانی به کنگره اعزام دارند تا در پیروزی کنگره نقش موثری داشته‌باشند؟ اما همین آقایان حثانصب عکس ستارخان را با شعار "یاشاسین آزادلیق، محو اولسون هرگونه وابسته‌لیق" (زنده‌باد آزادی، محو باد وابسته‌گی)، تحمل نکرده و آن را از دیوار بر زمین می‌کشند که عمل کرد حزب اللمی‌ها قبل از انقلاب ۵۷، در پائین آوردن شعار نیروهای چپ در تظاهرات ضد سلطنت را به‌یاد می‌آورد!

در چنین شرایطی است که ما از تمام آذربایجانی‌های مبارز و صادقی که به‌خاطر دفاع از منافع ملی و برای تحقق حقوق پایمال شده‌ی مردم آذربایجان و به‌ویژه کارگران و زحمتکشانشان آن سامان دفاع می‌کنند، می‌خواهیم که حساب خود را از نماینده‌گان پان تورکیستهای فاشیست و عوامل آن ایلچی بیک‌چی‌ها و نیز فاسدین حاکم بر آذربایجان شمالی جدا کنند. مبارزات خود را با مبارزات ملل دیگر ساکن ایران و به‌خصوص مبارزات کارگران و زحمتکشانشان، زنان و جوانان برای تحقق دموکراسی و سوسیالیسم، هم‌جهت سازند و با بیرون راندن عناصر وابسته به ارتجاع و امپریالیسم از کنگره آذربایجانیها، به اهدافی که در جهت رهائی دارند، خدمت کنند.

لذا، مرزبندی با پان تورکیسم و با شوونیسم عظمت طلبانه‌ی ملت ضعیف و تحت ستم از یک سو، احترام به حقوق ملل دیگر، دست و حدت دادن به آنها و تلاش مشترک برای رسیدن به آزادی، دفاع از حقوق محروم‌ترین طبقات و اقشار ملل تحت ستم، اولین شروط برای قدم گذاشتن در مبارزه برای تحقق حقوق ملی می‌باشد.

کسی که به‌خاطر کسب منافع ملی اش، بر دیگران ظلم و ستم روا دارد، به تحقیر آنها بپردازد، دیدگاههای فاشیستی و نژادپرستانه داشته باشد و... چنین کسی مدافع آزادی و رهائی ملی نیست. چنین کسی انسان مرتجعی است که در آستانه‌ی قرن رهائی، "آزادی ملی" را زیر چتر مرتجع‌ترین جناحهای بورژوازی و سرمایه‌ی فراملی، جستجو می‌کند. کم نبودند افراد و یا تشکلهای طبقاتی که به نام آزادی، جنایت‌های عظیمی را بر مردم روا داشتند و نباید گذاشت که در قرن آینده این جنایات بار دیگر تکرار شوند. با کلمه‌ی بزرگ آزادی نمی‌توان بازی کرد!

تجربه‌ی یک قرن مبارزه برای رهائی ملی نشان داده است که امر رهائی ملی در گرو در آمیختن آن با مبارزه‌ی پرولتاریای آن ملت و تلاش برای حرکت به سوی سوسیالیسم، میسر می‌شود. افراد تیز بین و مبارزین واقعی آزادی و دموکراسی، هرگز این تجربه را فراموش نکرده و در بی‌راهه‌های شوونیستی و وابسته‌گی گام نخواهند گذاشت.

"یاشاسین آزادلیق، محو اولسین هرگونه وابسته‌لیق" چنین است شعار مبارزین حقوق ملی آذربایجانی‌ها!
حیدر

کمونیستها و امر حزب سازی

رفقای عزیز موضوعی که با شما می‌خواهم درمیان بگذارم در رابطه است با وظیفه‌ی مرکزی تشکلهای چپ مارکسیست در رابطه با امر حزب سازی. سالهاست که حزب رنجبران ایران و برخی از تشکلهای مارکسیست دیگر، این مسئله را مطرح

کرده‌اند. اما در جنبش چپ مدعی مارکسیست بودن، این شعار جواب شایسته‌ای نیافته است.

همه‌ی کمونیست‌ها می‌دانند که "مانیفست حزب کمونیست" برنامه‌ای بود که مارکس و انگلس برای متحد کردن کمونیست‌ها در یک حزب واحد نوشتند. در این برنامه سیر تا پیاپی مسایل موجود در جهان و یا در کشور خاص مطرح نشده، بلکه عام‌ترین نکات و دیدگاه‌های کمونیست‌ها راجع به مبارزه‌ی طبقاتی، ضرورت براندازی حاکمیت طبقاتی بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، لغو کار مزدی و اینکه پرولتاریای کلیه‌ی کشورهای جهان منافع واحدی داشته و کمونیست‌ها باید مدافع این منافع عام طبقه‌ی کارگر جهانی باشند را مطرح گردید.

هم چنین همه‌ی کمونیست‌ها می‌دانند که بنیاد جامعه‌ی طبقاتی و به‌ویژه جامعه‌ی بورژوائی براساس منافع فردی و مطلق نمودن فردگرایی گذاشته شده و بر همین اساس است که هرچه شکاف بین فقر و ثروت در جامعه‌ی جهانی افزایش یابد، نظام سرمایه‌داری موفق‌تر خواهد بود. در همین راستاست که گرداننده‌گان نظام سرمایه‌داری کارگران و زحمتکشان جهان را بیش از پیش به‌خود بینی کشانده، آنها را بیش از پیش نسبت به‌هم بیگانه نموده و با حيله‌ی "تفرقه بیانداز و حکومت بکن!" سلطه‌ی خود را بر جهان تامین نموده‌اند.

براساس این واقعیت‌ها هیچ توجیه و بهانه‌ای نمی‌ماند تا کمونیست‌ها با هم متحد نشده و به‌طور متشکل در برابر بورژوازی مبارزه‌نکنند. من در نشریات دیگر نیز گوشه‌هایی از این ضرورت را گاه و بیش می‌خوانم. مثلاً جابر کلیبی، در مقاله‌ای بنام "در حاشیه‌ی مارش بزرگ اروپائی در آلمان و نشست سران کشورهای اتحادیه اروپا" (جهان امروز- شماره ۳۹- مرداد ۱۳۷۸) می‌نویسد: "ایرانی‌ها طبعاً به دلیل پراکندگی و فقدان تشکل سیاسی انقلابی نمی‌توانند از این فرصت‌ها برای طرح مسایل ایران و ایجاد همبستگی جهانی در دفاع از مبارزات مردم استفاده کنند. انفعال سیاسی و بینش تنگ ناسیونالیستی، موانعی جدی فرا راه حرکت هماهنگ جریان‌ات ایرانی با جنبش جهانی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری فراهم کرده‌اند." یورش سازمان یافته بورژوازی امپریالیستی به دستاوردهای کارگران و زحمتکشان در مقیاس جهانی، توسعه فقر و نابسامانی در کشورهای پیرامونی، همراه با ترور و سرکوب حکومت‌های دست نشانده در این کشورها که بیان گوشه‌ای از جهانی شدن سرمایه است، ابعاد بین‌المللی مبارزه طبقاتی را عینیت و ضرورتی انکار ناپذیر ساخته است.

مجیدآذری در برخورد به "اوضاع سیاسی ایران و ضرورت تشکلهای کارگری" (در همانجا) می‌نویسد: "علیرغم همه مبارزات و فداکاریها امروز جنبش کارگری از یک ضعف اساسی رنج می‌برد. نبود تشکل مستقل کارگری حلقه اصلی ضعف امروز جنبش به حساب می‌آید. شرط هرگونه پیش‌روی و تضمین موفقیت‌های به‌دست آمده تنها در گرو ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و اتخاذ سیاست‌های متناسب با واقعیات مبارزه طبقاتی در جامعه ایران است." درغیر اینصورت علیرغم فداکاریهای بی حد و حصر طبقه کارگر یک بار دیگر اقشار دیگر اجتماعی میوه‌چینان انقلاب آینده خواهند بود. این را نه تنها انقلاب ۵۷، بلکه دهها انقلاب دیگر در سطح دنیا به اثبات رسانیده است."

حمید بقائی طی نوشته‌ای بنام "مسئله آلترناتیو در گرو سرنگونی رژیم" (راه کارگر- شماره ۱۶۲- شهریور ۱۳۷۸) می‌نویسد: یکی از اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز ما و بطریق اولی مردم کارگر و زحمتکش غلبه بر تشمت، پراکندگی و بی سازمانی جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی است. رفقای ما با نقد حزب ایدئولوژیک و رابطه حزب و طبقه و... به نفی اهمیت حیاتی حزب ... رسیده‌اند و دیگر حاضر نیستند کوچکترین قدم جدی و یا بحث اساسی در این زمینه سازمان دهند. با تن دادن به وضعیت موجود عملاً به نوعی انحلال طلبی درغلتیده‌اند... رفیق سارا محمود با نادیده گرفتن نقش حزب انقلابی طبقه کارگر... میلیون‌ها مردم کارگر و زحمتکش را از داشتن حزب پیشرو انقلابی خود محروم می‌کند."

با توجه به هشدارهای رفقای فوق، این سوال برای من مطرح است: آیا اصول عام کمونیسم، عملکرد بورژوازی و وضعیت کنونی جنبش کارگری و ضعف آن از نظر رهبری تشکلهای چپ و افراد مدعی مارکسیست بودن، پنهان مانده است؟ امری که بسیار بعید به‌نظر می‌رسد! پس چه عاملی جز قرار

نداشتن این رهبران و این افراد در موضع پرولتاریا و برعکس عشق ورزی آنها به فرقه‌گرایی خرده‌بورژوائی ملاک عملشان است و یا در بدترین حالت، با پرچم پرولتاریا علیه پرولتاریا برخاسته و دفتر و دستک راه انداخته‌اند تا مانع ایجاد تشکل واحد سیاسی پرولتاریا گردند؟ آیا وقت آن نرسیده است که کلیه‌ی تشکلهای چپ در مورد آنچه که کلیبی‌ها، آذریها، بقائی‌ها و شما می‌گوئید به تفکر و تعمق پرداخته و دست از فرقه‌گرایی بردارند؟ آیا عدم حرکت در این جهت به معنای این نیست که این تشکلهای و افراد در موضع بورژوازی قرار دارند؟

عباس

(بولتن نظرات - رفیق گرامی ما هم بر این باوریم که عمل و نه حرف و ادعا را باید معیار ارزیابی از تشکلهای و افراد مدعی مارکسیست بودن قرارداد. فرقه‌گرایی ضد مارکسیسم، ضد کمونیسم و ضد طبقه‌ی کارگر است و وقت انتخاب برای بریدن از بورژوازی و پیوستن به مواضع طبقه کارگر و یا ماندن در اردوی بورژوازی و به عنوان اپوزیسیون چپ بورژوائی عمل کردن، مدتهاست که فرا رسیده است و تشکلهای چپ و افراد مدعی دفاع از کمونیسم باید هرچه زودتر تعیین تکلیف کنند.)

کمونیست‌ها و مسئله‌ی مبارزه‌ی قهر آمیز!

نشریه‌ی محترم " بولتن نظرات"، با سلام اخیرا مقاله‌ای تحت عنوان "دیگر دوران براندازی‌ها و مبارزات قهرآمیز مسلحانه بسرآمده‌است" از آقای دکتر علی راسخ افشار در شماره ۳۳ نشریه "طرحی نو" - آبان ۱۳۷۸ درج شده است که به نظر رسید، چند سطری هرچند کلی در جواب به آن بنویسم:

آقای راسخ افشار مدعی است که " تغییر و جابجائی دولتها در ممالک دارای نظام های پارلمانی برخاسته از آرای مردم در انتخابات دوره‌ای که با نوسانات اکثریت و اقلیت پارلمانی همراه است، تحقق می‌یابد و این‌همه در نهایت امنیت و آرامش و بدون دستبرد به آرای ملت و با رعایت امانت داری در بیان آرای مردم انجام می‌گیرد." اما در ایران گویا " در رابطه با حاکمیت در طول قرن‌ها ..تجربه بسیار تلخی داریم که فرد گرائی ما ملت هم ریشه در آن دارد و...هرکس سعی می‌کند در هیجان‌ات و بحرانهای اجتماعی منافع و مصالح خصوصی و شخصی خود را در نظر داشته‌باشد" و گویا "این در تضاد مطلق با فرهنگ دموکراسی قرار دارد که اساسش بر پایه‌ی همبستگی ملی و هم سرنوشتی توده‌های ملت بایکدیگر و ائتلاف و تشریک مساعی با هم در حل مشکلات اجتماعی میباشد، زائیده همین گذشته تاریخی ما است". وی سپس با طرح این‌که پس از جنگ جهانی دوم "در تمامی کشورها با قدرت تسلیحاتی دولتها روبرو هستیم که در مقایسه با نیروهای مسلح ملی، در هر کشور به تناسب خود، بسیار مجهزتر و قوی‌تر می‌باشد" و اظهار اینکه " در سه دهه‌ی آخر قرن بیستم به پیروزی نیروهای ملی انجامیده است جریانهای معروف به مبارزات پارلمانی می‌باشد که رفته رفته، با بسیج و مشارکت وسیع توده‌های ملت و با توسل به متینگیهای عظیم خیابانی و اعتصاب‌های

عمومی و تحریمهای اقتصادی... حاکمیت را مجبور به عقب نشینی گام به گام کرده که در نهایت به تغییر و جابجائی حاکمیت انجامیده" و نمونه فیلیپین، پاکستان، ترکیه و ایران را (در جریان ملی کردن صنعت نفت و قیام ۲۲ بهمن ۵۷) ذکر کرده‌است. وی بالاخره شاه بیت غزل نخراشیده‌ی خود را چنین بیان میکند: " بالاخره به نتیجه‌گیری از آنچه آورده‌ایم میرسیم ... که در ایران هم مانند دیگر کشورهای جهان سوم هیچگونه امکانی برای سرنگونی و براندازی حاکمیت باتوسل به زور و اسلحه وجود ندارد و این نه فقط در رابطه با حاکمیت جمهوری اسلامی صادق است بلکه...". آنگاه او با تاختن به کمونیستها که گویا "بجای خیر رساندن، شر می‌رسانند" و پس از نزدیک به ۵۰ سال اقامت در آلمان، روشنفکران را دعوت میکند تا به جبهه ملی بپیوندند و راه مسالمت آمیز پارلمانی را برای استقرار حکومتی ملی برگزینند. (تکیه از مااست)

به راستی باید گفت که جناب دکتر ما نه از واقعیات عینی مبارزات طبقاتی و تاریخ جامعه‌ی ایران درک درستی دارد و نه از ۵۰ سال زندگی در آلمان تحلیلی عینی! اما در این مقاله وی به تمام خس و خاشاک پناه برده است تا سیاست پارلمانتاریستی را تقدیس کند.

او در ابتدا و بی پروا مردم ایران را در بست به "فردگرائی" متهم میکند که گویا این نقیصه جنبه‌ی "تاریخی" هم دارد! آیا شرکت مردم در مبارزات انقلابی نظیر انقلاب مشروطیت و قیام ۲۲ بهمن ۵۷، مبارزات و اعتصابات کارگران نفت علیه شرکت غاصب نفت انگلیس و مبارزات کارگران و دانشجویان از جمله جنبش ۱۸-۲۳ تیر امسال، جریانات خود خواهانه بوده‌اند، یا مبارزات انقلابی جهت احقاق حقوق پامال شده‌شان؟ درحالی که پارلمانتاریسم تجسم فرد گرائی در عیر سرمایه‌داری است! و آقای دکتر ما آن را بی پروا موعظه میکند.

آقای راسخ کجا سراغ دارند که تغییر بنیادی، و نه آنطور که میفرمایند "جابجائی دولتها"، به طریق مسالمت آمیز ممکن شده است؟ مگر نه این است که خود دکتر محمد مصدق معتقد بود "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت". بعلاوه وی نه مخالف سرمایه داران و استثمار کارگران و زحمتکشانش بود و نه خواستار براندازی فتووالیسم، بلکه خواستار اجرای قانون بود. قانونی که حقوق سرمایه‌داران و فتووالها را برسمیت میشناخت (حق مالکیت بر وسایل تولید را) و دیدیم که فتووالها و بورژوازی کمپرادور و وابسته به امپریالیسم حتا این رفرمها را نیز نپذیرفتند و با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ او را از کار برکنار ساختند! پس پارلمانتاریسم دکتر مصدق دردی را دوا نکرد! حتا در خود آلمان آیا تغییر دولتها ناشی از انتخابات، به نحوی که گوئی تقسیم کاری بین جناحهای راست و چپ بورژوازی صورت گرفته تا گاه این و گاه آن بر سر کار بیاید، چه تغییری بنیادی در وضع مردم بوجود آورده؟ اگر کارگران مرتبا اعتراض و اعتصاب نکنند، مزدشان افزایش مییابد؟ آیا در آمریکا، قانونی جز قانون " تپانچه و دلار " حاکم است ؟ آیا بین آن سیاه آمریکائی که ر بوده

شده و مثل قرون وسطی به ماشین بسته شده و از روی زمین کشیده میشود تا بمیرد و امثال بیل گیتها که در عرض چند سال میلیاردر میشوند، "فرهنگ دموکراسی"، " همبستگی ملی"، "ائتلاف" و "تشریک مساعی" وجود دارد؟ این واقعیاتی است که طبقات دارا برای حفظ موقعیت برتر خود پیوسته به تقویت قدرت نظامی خود دلبسته و از آنجا که میدانند هیچ پایگاه عمیق اجتماعی ندارند میکوشند با مسلح کردن خود تا دندان و با متفرق ساختن مردم تا سرحد فرد، حاکمیتی ابدی برای خود فراهم سازند. آقای راسخ مردم را از زور حاکمین میترساند، اما جرات آن را ندارد که بگوید ملتی ضعیف و کوچک چون ویتنامیها پوزه امپریالیسم آمریکا را اساسا با تکیه به نیروی خود بخاک مالیدند چونکه دارای یک رهبری مصمم بودند و میخواستند امپریالیسم را از خاک خود برانند. اما جبهه ملی در زمان حیات دکتر مصدق چشم امید به آمریکا دوخته بود تا به کمک آن علیه انگلیسها مبارزه کند و دیدیم که چگونه آمریکا و انگلیس باهم ساختند و دولت مصدق را ساقط کردند. این دو نمونه نشان میدهند که از یک سو امپریالیسم و نیروهای مرتجع(مثلا نظام شاهنشاهی آریامهری) تا چه حد ببری کاغذی هستند و اگر مردم مصمم به براندازی آنها باشند، این ببرها دشمنان را روی کولشان گذاشته و فرار میکنند و از سوی دیگر با پارلمانتاریسم و امید بستن به کمک غارتگران بین‌المللی، آنهم در جاده‌ی رهائی

ملی، جز شکست نتیجه‌ای برای این خیالبافان به وجود نمی‌آید.

اگر امروز جبهه ملی چون کبک سرش را زیر برف کرده و در شرایطی که نه حق تجمع دارد و نه حق معرفی کاندیدا، نه حق داشتن روزنامه و... خود را آماده‌ی شرکت در انتخابات کرده و برای توجیه این کار ناهنجارش احتیاج به آن دارد که جمهوری اسلامی را در برخورد به این جبهه، قدری ملایم نماید، این ناشی از ماهیت سازشکارانه‌ی اوست تا بقول معروف "از خرس موئی" پس از سالها کندن یک به یک مو، کلاهی برای خود دست و پا کند، اما جناب دکتر ما پا را از اینهم فراتر نهاده و در شرایطی که تنها جنبشی دانشجویی در چند ماه پیش حاکمین جمهوری اسلامی را به وحشت مرگ انداخت و خاتمی و خامنه‌ای مشترکا دستور سرکوب جنبش را دادند، شیپور از سر گشادش میزند که "جمهوری اسلامی قدرقدرت است و نباید به فکر سرنگونی‌اش افتاد!!"

نفی طبقات، نفی مبارزه‌ی طبقاتی، نفی دولت طبقاتی به مثابه وسیله‌ی حاکمیت طبقه‌ای بر طبقه‌دیگراز جمله اهداف نوشته‌ی آقای راسخ است و در این راستا از آنجا که ایشان قدرت کمونیسم را در بسیج توده‌های کارگر و زحمتکش در جهان دیده، لذا بیش از هرگروهی به کمونیستها نصیحت میکند که دست از سیاست براندازی حکومتها بردارید و بگذارید "درهمبستگی ملی" بورژوازی سوار بر اسب قدرت باز هم در ایران بران و بورژواهای نازنین ما پولهای خود را بر روی انبوه فقر و فاقه پارو کنند!

آقای راسخ میداند که در بهشت برین‌اش، اروپا، هم اکنون بیش از ۲۰ سال است که بیکاری با نرخ ۱۰٪ بی‌بیداد میکند. بیش از ۵۰۰ هزار زن خرید و فروش میشوند. مافیای توزیع مواد مخدر، جوانان را بسوی مرگ میکشاند، فروش کودکان و خرید و فروش ارگانهای بدن انسانهای فقیر سکه رایج روز است و گند استثمار کار کودکان سرمایه‌های فراملی تمام عالم را برداشته است!

ایران نیز به دلیل داشتن ذخایر فراوان و قرار گرفتن در منطقه‌ای استراتژیک، پیوسته محل رقابت سرمایه‌های امپریالیستی بوده و بورژوازی ایران به کرات نشان داده که حتا حاضر نیست به شیریه مالی سر مردم - تحت عنوان انتخابات آزاد - هم گردن بگذارد. و می بینیم که دولتها می‌آیند و می‌روند و یکی از دیگری مرتجع تر و خونخوارتر عمل میکنند. دیکتاتوری پیوسته در جامعه ما تمدید میشود.

در مقابل چنین وضعی چاره چیست؟ آیا باید همانند آقای راسخ سر را به زیر انداخت و گذاشت موج رد شود و گفت اوضاع را کم کم خوب کنیم و "از این در به آن در فرج است؟"

آقای راسخ بخوبی میداند که کمونیستها پیگیرترین نیروها در مخالفت با جنگ و خشونت و مدافعان استوار عدالت و دوستی ملل روی زمین بوده، مدافع خلع سلاح جهانی هستند و به خاطر دفاع از آزادی، برابری، صلح و احترام به حقوق انسانها خونشان پیوسته توسط حاکمین ریخته شده‌است. اما فرق کمونیستها با افرادی چون آقای راسخ این است که کمونیستها خواستار تغییر جدی وضع مالکیت به سود کارگران و زحمتکشان بوده و لذا خواهان برچیدن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و رهایی انسانها از ستم سرمایه هستند، در حالی که آقای راسخ مالکیت را امری مقدس میداند و بهمین اصل هم با حاکمین سر جنگ ندارد.

اما صحبت از برچیدن نظام مبتنی برمالکیت خصوصی بر وسایل تولید، خط قرمزی برای تمام بورژواها و طبقات ارتجاعی کهن است. آنها در این شعار مرگ آقائی خود برجهان را میبینند و لذا هرگز حاضر نیستند در برابر این شعار حالت "دموکرات منشی" خود را حفظ کنند. لذا متوسل به ارتش و سازوکار جنگی میشوند که آقای راسخ بشدت از وجود آنها مرعوب شده‌است! بورژوازی حاکم با تکیه بر نیروی مسلح به قلع و قمع هر حرکت آزادیخواهانه و ضد سرمایه دارانه میپردازد. پس این سرمایه داری است که مانند طبقات ارتجاعی کهن برای حفظ حاکمیتش دست به قهر می زند. در چنین صورتی چه راهی برای کمونیستها باقی میماند جز توسل به قهر؟ پس این بورژوازی است که عاشق کشت و کشتار است و قهر ضد انقلابی و نه کمونیستها! اما کمونیستها در مقابل این قهر سر تسلیم فرود نمی‌آورند و میدانند تازمانیکه ضدانقلاب حاکم با قهر انقلابی سرنگون نشود، هیچ تغییری جدی در بهبود زندگی طبقات زحمتکش در رسیدن آنها به آزادی و برابری حاصل نخواهد شد. اگر به کمونیستها آزادی داده شود که بتوانند در انتخابات شرکت کنند و نماینده معرفی نمایند، آنها از اینکار ابا ندارند. اما بنابر شواهد تاریخی میدانند که رسیدن آنها به قدرت از طریق پارلمان امری محال است. بهمین علت آنها از پارلمان بعنوان یک وسیله مبارزاتی علیه طبقه‌ی حاکم استفاده کرده و میکنند، اما هرگز آنها را به عنوان وسیله‌ی کسب قدرت برسمیت نمی‌شناسند. و تاریخ مهر تایید بر این نظریه زده است. تمامی افرادی که امروز با قیافه دموکرات منشانه برای مردم راه حل‌های اصلاح طلبانه را موعظه میکنند، درحالی که مبارزه طبقاتی بقدری در جامعه ما حاد است که عبدالله نوریها و کدیورها و شمس‌الواعظینها به زندان کشیده میشوند، آیت الله منتظری در خانه اش زندانی میشود، آیت الله ها موسوی خوئینی ها، آذری قمی ها، موسوی اردبیلی ها و موسوی تبریزیها و... به کنار زده میشوند، کاری جز خدمت به حاکمین - باجیره و موجب، یا بدون جیره و موجب انجام نمیدهند!

چشم امید دوختن به ملایانی که خود را شیفته‌ی راه خمینی دانسته و برای ایجاد جامعه‌النبی تلاش میکنند و از این طریق میکوشند تا در شرایطی که رژیم حاکم جمهوری اسلامی به بن بست رسیده، آن را از سقوط نجات بدهند، نه نشانی از سلامتی عقل دارد و نه ذره‌ای با واقعیات آنچه که در جامعه طبقاتی خشن ما میگردد، مطابق است.

آخوندها قبل و بلافاصله پس از بقدرت رسیدن بمثابه نماینده طبقه‌ی سرمایه دار، به مردم قول آزادی، قول داشتن مسکن رایگان، برق رایگان، نفت رایگان و غیره و غیره را دادند، اما از همان "بهار آزادی" شروع کردند به زدن بنیاد آزادی با

قانون اساسی متکی بر ولایت فقیه، با محدود کردن حیوانی حق زنان، با محدود کردن آزادی مطبوعات، با شروع قلع و قمع سازمانهای موجود سیاسی، با کشاندن مردم ما به جنگ ویرانگر و خونین ۸ ساله! و در ادامه اینکار جنایاتشان در انجام فجیع ترین شکنجه ها و قتلها در زندانها و خارج زندانها، در داخل و خارج ایران عمق قساوت آنها را به معرض نمایش گذاشت. اما زمانی که دیدند حتا نسل پرورده شده در بعد از انقلاب در بیست مخالف آنها هست و آینده شان تیره و تار مینماید، جناح لیبرال آنها پا به صحنه گذاشت تا اوضاع را قدری به سود حاکمیت تغییر داده و شکاف عظیمی را که بین آن و مردم ایجاد شده پر کنند. اما بفرض اینکه فردا لیبرالها به تمامی قدرت را بدست آورند، "بهار آزادی" آنها نیز دوام چندانی نخواهد آورد چونکه حاضر نیستند حق مردم را برسمیت بشناسند. آنها نیز عوامل سرمایه اند و سرمایه فقط در خون و عرق و چرک قادر به بازتولید خویش است.

بگذار پارلمانتاریستهای ایرانی یکبار دیگر شانس خود را امتحان کنند، اما اگر حاکمیت سرمایه در سرچایش ماند و فشار و تجاوز به ابتدائی ترین حقوق مردم ادامه یافت و کمونیستها در پیشاپیش مردم کارگر و زحمتکش برای سرنگون ساختن آنها دست به قیام زدند، آنگاه شهادت آن را داشته باشند که اقرارکنند مدافعان حقیر بورژوازی در پایان هزاره‌ی دوم میلادی بوده‌اند. و از نظامی دفاع کرده‌اند که نتیجه‌ی حاکمیتش بر جهان در طی قریب به ۲۰۰ سال بر همه عیان شده‌است!

مبارزه طبقاتی لوکوموتیو تاریخ است. این مبارزه اساسا آشتی ناپذیر و قهر آمیز است و تا زمانیکه بورژوازی خود را برای جنگ ستارگان آماده میکند و از آخرین دستاوردهای علمی جهت تقویت وسایل جنگی اش سود میجوید، ناتواش را گسترش میدهد و حاکمینی نظیر حاکمین جمهوری اسلامی بجای ساختن کارخانه، مدرسه و بیمارستان در اندیشه‌ی تقویت نظامی خویش و تهیه‌ی بمب اتمی هستند!، کمونیستها هرگز و هرگز دست از مبارزه قهر آمیز و مبارزه مسلحانه علیه آنها بر نخواهند داشت و با استمها به دعوت آقای راسخ و امثالهم پاسخ خواهند داد.

بشیر

* * *

سخنی با خواننده‌گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی می‌تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین اش وسیعترین و عمیقترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی‌تر گردد. از شما می‌خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه‌ی خود برانزده‌گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. دستتان را به گرمی می‌فشاریم.

هیئت تحریریه